



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما صلوات

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

رسالة حل ما ينحل

عبد اللطيف شيرواني
آية الله حسن زاده أملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رساله حل ما پنجل

نویسنده:

حسن حسن زاده آملی

ناشر چاپی:

حسن حسن زاده آملی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۹	رساله‌ی حل ما ینحل
۹	مشخصات کتاب
۹	درآمد
۹	اشاره
۱۰	قصیده‌ی او در مدح امام رضا علیه السلام
۱۴	حل ما ینحل از عبداللطیف شیروانی
۱۵	سخن استاد حسن زاده‌ی آملی
۱۶	رساله حل ما ینحل
۱۶	اشاره
۱۹	قصیده مذکوره
۱۹	اشاره
۲۳	بیت ۰۱
۲۴	بیت ۰۲
۲۴	بیت ۰۳
۲۵	بیت ۰۴
۲۵	بیت ۰۵
۲۵	بیت ۰۶
۲۶	بیت ۰۷
۲۶	بیت ۰۸
۲۷	بیت ۰۹
۲۷	بیت ۱۰
۲۷	بیت ۱۱

۲۸	بیت ۱۲
۲۸	بیت ۱۳
۲۸	بیت ۱۴
۲۹	بیت ۱۵
۲۹	بیت ۱۶
۲۹	بیت ۱۷
۲۹	بیت ۱۸
۳۰	بیت ۱۹
۳۰	بیت ۲۰
۳۱	بیت ۲۱
۳۱	بیت ۲۲
۳۱	بیت ۲۳
۳۲	بیت ۲۴
۳۲	بیت ۲۵
۳۲	بیت ۲۶
۳۳	بیت ۲۷
۳۳	بیت ۲۸
۳۴	بیت ۲۹
۳۴	بیت ۳۰
۳۴	بیت ۳۱
۳۵	بیت ۳۲
۳۵	بیت ۳۳
۳۶	بیت ۳۴
۳۶	بیت ۳۵

۳۷	بیت ۳۶
۳۸	بیت ۳۷
۳۸	بیت ۳۸
۳۸	بیت ۳۹
۳۹	بیت ۴۰
۳۹	بیت ۴۱
۳۹	بیت ۴۲
۴۰	بیت ۴۳
۴۰	بیت ۴۴
۴۰	بیت ۴۵
۴۱	بیت ۴۶
۴۱	بیت ۴۷
۴۲	بیت ۴۸
۴۳	بیت ۴۹
۴۳	بیت ۵۰
۴۴	بیت ۵۱
۴۴	بیت ۵۲
۴۵	بیت ۵۳
۴۵	بیت ۵۴
۴۵	بیت ۵۵ - ۵۶
۴۶	بیت ۵۷
۴۷	بیت ۵۸
۴۷	بیت ۵۹
۴۸	بیت ۶۰

بیت ۶۱----- ۴۸

بیت ۶۲----- ۴۸

بیت ۶۳----- ۴۹

تعلیقات ۵۰

پاورقی ۵۴

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان ۵۵

رساله‌ی حل ما ینحل

مشخصات کتاب

رساله حل ما ینحل / عبداللطیف شیروانی / آیه‌الله حسن زاده آملی ۱۹-۷۲
برگرفته از رساله‌های منتشره در ده مجلد میراث (مجلد اول) ۱۳۷۳ صفحات ۵۰۹-۵۶۳

درآمد

اشاره

استاد الشعراء ابو المفاخر رازی

آگاهی‌های ما از این ادیب و شاعر برجسته محدود و منحصر به چند نقل کوتاه است. اولین آگاهی از منتجب الدین است که درباره‌ی او به عنوان دانشمندی امامی مذهب می‌نویسد: شیخ شمس‌الدین ابو المفاخر بن محمد رازی، مداح آل رسول الله و سلامه علیه و علیهم [۱].

ابو المفاخر معاصر خاقانی (م ۵۰۲) بوده و با وی مراسلاتی نیز داشته است. او همچنین از مداح کنندگان سلطان غیاث الدین محمد فرزند ملک شاه سلجوقی (سلطنت ۵۱ - ۴۹۸) بوده است. [۲].

دولت شاه سمرقندی ذیل عنوان «ذکر استاد الشعراء ابو المفاخر رازی رحمه الله علیه» می‌گوید: در روزگار دولت سلطان غیاث الدین محمد بن ملک شاه بوده و دانشمندی کامل و شاعر و ادیبی فاضل بوده در فنون علم بهره‌ای تمام داشت و او را یکی از استادان می‌دانند، و رای شعر و شاعری، او را انواع فضایل و اشعار او بیشتر بر طریق لغز واقع شده و این صنعت او را مسلم است و در مناقب سلطان الاولیاء و برهان الاتقیاء امام الانس و الجن ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء چند قصیده دارد جمله مصنوع و متین؛ اما آنچه شهرتی عظیم یافته و اکثر شعرا در تتبع و جواب آن اقدام [صفحه ۲۰]

نموده‌اند مطلعش این است:

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن

اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن

و اکابر، مطلع‌ها در این باب گفته‌اند غالباً در صنعت طلوع نیر اعظم بدین سیاق نگفته باشند و بعضی در صنعت غروب آفتاب نیز گفته‌اند و جواب اکابر مر این قصیده را در ذیل ذکر فضلاء خواهد آمد. و شیخ ابو المفاخر رازی نزد سلاطین و حکام جاه و قبول تمام یافته، ابوطاهر خاتونی صاحب تاریخ آل سلجوق می‌گوید که سلطان مسعود بن محمد بن ملک شاه در ولایت ری به وقت عزیمت مازندران نزول کرد و لشکریان او در مزارع اهالی ری چهارپایان گذاشتند و بی رسمی و بی خبطی می‌کردند، ابو المفاخر این قطعه به سلطان فرستاد و سلطان لشکریان از خرابی منع فرمود و آن قطعه این است:

ای خسروی که سانس حکم تو بر فلک

برتر ز طاق و طارم کیوان نشسته است

لطفت باستین کرم پاک می‌کند

گردی که بر صحیفه‌ی دوران نشسته است

بر تخت ری تو ساکن و از حکم نافذت
در ملک چین بمرتبه خاقان نشسته است
شاه سپاه تو که چو مورند و چو ملخ
برگرد دخل و دانه‌ی دهقان نشسته است
باران عدل بار که این خاک سالهاست
تا بر امید وعده‌ی باران نشسته است [۳].

در مجمع الفصحاء از وی با عنوان فاخری رازی یاد شده و سیزده بیت از قصیده وی در مدح امام رضا (ع) نقل شده است [۴]. رازی نیز گویا تنها به نقل از دولت شاه اشارتی به وی کرده و او را فخر الشعراء خوانده است. [۵] شوشتری نیز شرح حال وی را با یاد از قصیده وی (تنها ۳۵ بیت از ۶۳ بیت) آورده است. [۶].

[صفحه ۲۱]

نویسنده عرفات العاشقین درباره‌ی رازی می‌نویسد: مفخر الکاملین مرجع السالکین، صاحب کمالات حقیقی و مجازی ابو المفاخر رازی سر در علماء عصر و مفخر فضلائی دهر است به لب ذوق و کام مراد رساننده و ... حاوی فحای ظاهری و باطنی، جامع مجامع صوری و معنوی است، الحق ادیبی فاضل و دانشمندی کامل است ... و این قصیده مشهور که ظاهراً تعریف برآمدن آفتاب و باطناً اشاره به روش عمل اکسیر جوانی نموده و از نتایج فکر اوست، چنین گویند که آن در مدت چهل سال به اتمام رسید و در این مدت به جهت مصرع اخیر مطلع در مانده و به آنچه ... یافته راضی نمی‌شده تا شبی در واقعه‌ای امام الانس و الجن علی بن موسی الرضا (ع) او را تلقین فرمودند لهذا در مدح آن حضرت تمام کرده. و این قصیده از غایت شهرت احتیاج به اظهار بیان ندارد.

قصیده‌ی او در مدح امام رضا علیه السلام

همانگونه که دولت شاه و دیگران اشاره کرده‌اند از مهمترین یادگارهای وی همین قصیده‌ی معروف «بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن» است که درباره‌ی امام هشتم حضرت رضا (ع) سروده شده و شعرای زیادی به اقتفای آن، اشعار فراوان دیگری سروده‌اند. قصیده مزبور در برخی نسخه‌ها و از جمله شرحی که در ادامه به چاپ می‌رسد به اشتباه به فخررازی منسوب شده است. از جمله نسخه‌ای به عنوان شرح قصیده مزبور در نخستین صفحه جلد هشتم فهرست کتابخانه ملک معرفی شده و در آنجا به عنوان فخررازی یاد شده است.

با اشاره دولت شاه و دیگران تردیدی وجود ندارد که ابو المفاخر با فخر اشتباه شده و یا آن که آنطور که در فهرست دانشگاه آمده نام وی «ابو المفاخر فاخر رازی» بوده و کلمه فاخر به اشتباه فخر شده است. گذشت که مجمع الفصحاء نیز او را فاخری رازی خوانده است. قابل توجه است که در سراسر جنگی که ذیلاً معرفی شده همین اشتباه روی داده است، همچنان که میر نظام الدین علی شیر نوایی نیز قصیده‌ی مزبور را به فخررازی نسبت داده

[صفحه ۲۲]

است [۱۹]. آقای دانش پژوه نیز در یک مورد قصیده‌ی مزبور را از خاقانی دانسته و نوشته است که به غلط به امام فخررازی نسبت داده شده است [۱۴]. در جای دیگری نیز قصیده به فخررازی منسوب شده است [۱۵].

در کتابخانه دانشگاه جنگی معرفی شده که حاوی قصیده‌ی ابو المفاخر و اشعاری است که توسط شعرای بنام، در اقتفای آن سروده شده است در اینجا عیناً شرحی که آقای دانش پژوه درباره‌ی آن نسخه آورده می‌آوریم.

جنگ قصاید و غزلهای همانند فارسی یا مجمع القصاید و الغزلیات: جز مجمع القصاید یاد شده‌ی در فهرست آستان رضوی (۷۳۸):

۷) و جز شماره‌ی ۴۹۵۹/۲ ملک (ذریعه ۴۱: ۲۰) و جز آنچه در فهرست فرهنگستان شهر دوشنبه (۱۳: ۵) آمده و جز گنج المعانی ملک (۴۶۷۱) منزوی (۳۰۸۸) و جز چندین ردیف الاشعار که در فهرست همان فرهنگستان (۳۳ - ۱۵: ۵) شناسانده شده است. دارای:

۱- شرح قصیده ابوالمفاخر فاخر رازی «بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن - اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن» که در این جنگ در همه جا از امام فخررازی دانسته شده است از کنز الغرائب عباسی محمود سجستانی. جز آنست که در فهرست منزوی (۳۴۴۶ و ۳۴۸۸) یاد شده و جز شرح حکیم خفائی شماره‌ی ۴۰۸۵ دانشگاه و نزدیک به شماره‌ی ۱۱ ر ۷۳۶۵ آنجا (منزوی ۱۲۴ - نشریه ۲۴۹: ۷ و ۲۵۰ و ۲۵۷ - فهرست فیلمها ۶۴۴: ۱).

آغاز شرح قصیده رازی از سجستانی: بسم الله الرحمن الرحيم: بهترین گوهری که جوهریان نظم در سلک تحریر کشند و خوش‌ترین جوهری که صیرفیان سخن بر طبق عرض نهند حمد واجب الوجودی است که نحاس وجود انسانی را [صفحه ۲۳]

از کیمیای حیات مذهب کرده و سایه‌ی آفتاب عالم تاب عقول را بر رئوس نفوس گسترده و سرو قدان بنی آدم را در باصر! هستی علم‌شان افراخته و طوطی ناطقه‌ی جهانی را در گلشن آفرینش از شکر زندگانی گویا ساختی و بعد بر ضمیر منیر عرفان محفل فصاحت گستری و بر خاطر عاطر روشن دلان انجمن بلاغت پروری پوشیده نامناد که روح افزا محبوبی که محوران خلدور بیش و سینه صافی ضمیران از خجالت سواد خالش روشن باشد سخن و کتاب است، سوادش را اگر ملایک بر بیاض دیده نهند رواست و بیاضش را اگر کروبیان در سواد دیده جای دهند سزاست خصوصاً نتایج طبع افضل الشعراء ما سلف مولانا ابوالمفاخر الحق هر تپش آفتاب مهر و محبت را مقطع و هر مطلعش انقطاع سلاسل درد و محنت را مقطع مقطع، هر صفحه‌ی بیاضش چون دل ارباب وفا مهرانگیز و بیاض هر صفحه‌اش چون قلوب اهل صفا محبت‌آمیز خصوصاً قصیده‌ی چند که بظاهر معنی در مدح ائمه علیهم‌السلام در سلک نظم کشیده‌اند از آن جمله قصیده‌ای است که مذکور میشود...

انجام: چون شرح به همان جا رسید دیگر احتیاج به ایضاح نیست باقی را به این قیاس کنند والله اعلم. نقل من کنز الغرایب عباسی بالصواب.

۲- شرح همان قصیده «به طریق اختصار و اقتصار با بیانی که اشکالی دارد.

بسمله. بال مرصع ... پیرهن. مصرع اول صفت فلک است و مصرع دوم صفت «آفتاب»

۳- خود همین قصیده.

۴- پاسخ آن از مولانا کمال غیاث «صبح چو زد شعشعه‌ی شمع زمرد لدن - مشعل عالم فروز شد ز افق شعله زن»

۵- پاسخ آن از خواجوی کرمانی «قرطه‌ی زر چاک زد لعبت سیمین بدن - اشک ملمع فشاند شمع مرصع لگن»

۶- پاسخ آن از بابا سودائی «باز مرصع جناح کشت ملمع بدن - بیضه‌ی بیضا نمود مرغ طبا شیردن»

[صفحه ۲۴]

۷- پاسخ آن از ابن حسام «اطلس رومی برید ترک چون گل پیرهن - حله‌ی زربفت بافت گل چرخ خان ختن»

۸- پاسخ آن از انوری «صبح زرافشان چو دید درج عقیق یمن - ریخت ز صندوق رخ شده‌ی در عدن»

۹- پاسخ آن از هلالی «تخت مرصع گرفت شاه ملمع بدن - جیب مرقع درید شاهد گل پیرهن»

۱۰- پاسخ آن از شوقی نراقی «مشعل گیتی فروز صبح چون شد شعله زن - داد جهان را فروع شمع لکن؟»

۱۱- پاسخ آن از آقا معصوم خاوری قزوینی «خسرو خاور چو کند جوشن زرین ز تن - گشته پلنگینه پوش سحنه‌ی دیر کهن»

۱۲- پاسخ آن از آخوند رسول کاشی «رفت چو در آشیان طوطی شکر شکن - جلو گله زاغ شد عرضه‌ی این نه چمن»

۱۳- باز خود قصیده‌ی رازی از روی نسخه درست ...

۱۴- پاسخ همان قصیده رازی از نظام الدین احمد اطعمه «قلیه‌ی شامی کشید صبح ملمع بدن - هاون زرینه کوفت مطبخی سیم تن [۱۶].

بدین ترتیب روشن می‌شود که قصیده‌ی مزبور جایگاه والایی در ادب فارسی یافته است. نکته دیگر آن که تاکنون به دو شرح اشاره شده یکی همان که در نسخه‌ی ملک آمده و تنها ۳ برگ است. دیگری شرحی که در آغاز جنگ فوق الذکر معرفی شده و به نقل از کنز الغرایب در آنجا آمده است. سومین شرح، شرح عبداللطیف شیروانی است که در اینجا به چاپ می‌رسد. در نشریه نسخه‌های خطی دو نسخه از «شرح قصیده‌ی امام فخررازی» بال مرصع بسوخت ... یاد شده است اما یادی از مؤلف آنها نشده است [۱۷] شرحی دیگر از قصیده‌ی مزبور از لسان الاطباء معروف به حکیم خفائی در نسخه‌ی ۴۰۸۵ [صفحه ۲۵]

(در صص ۱۷۴ - ۱۹۸) شناسانده شده است [۱۸].

در منابع مختلف تعداد ابیات قصیده‌ی مزبور متفاوت آمده بدین معنا که برخی از ابیات تنها در بعضی از منابع یاد شده است، استاد حسن‌زاده در تعلیقات همین رساله به پاره‌ای از آنها اشاره کرده‌اند.

مقتل الشهداء

اثر دیگر ابوالمفاخر رازی مقتل اوست که تنها ملاحسین کاشفی در روضه الشهداء شعاری از اشعار او را از آن نقل کرده است. از اشارات کاشفی چنین بدست می‌آید که کار ابوالمفاخر ترجمه فارسی اشعاری است که در کربلا به صورت رجز خوانده شده است. ابوالمفاخر ترجمه‌ی آن اشعار را در قالب شعر فارسی عرضه کرده است. برای آشنایی بیشتر با این شاعر شیعی ادیب و فاضل نمونه اشعاری که کاشفی از وی نقل کرده می‌آوریم. کاشفی درباره‌ی نامه‌نگاری مردم کوفه به امام حسین (ع) می‌نویسد: و این طایفه از پی یکدیگر به تقبیل عتبه‌ی علیه ولایت پناهی سرافراز گشته مکتوبات را تسلیم نمودند و مضامین همه قریب به مضمون مکتوب نخستین بود. ابوالمفاخر رازی در «مقتلی» که نوشته چند بیت از منظومات خود از قبل اهل کوفه آورده و دو بیت آن در اینجا به ثبت افتاد:

هیچ رائی نیست ما را جز وصال تو

هیچ دامی نیست ما را جز خم گیسوی تو

بر عدو بگشا کمین وز دوستان نصرت طلب

ای نهاده حق تعالی در بازوی تو [۱۹].

کاشفی در جای دیگر می‌نویسد: و ترجمه‌ی بعضی از ابیات رجز قاسم بن حسن در منظومات ابوالمفاخر بدین منوال ایراد فرموده است:

دل خریدار جاه خواهم کرد

جان شکر ریز شاه خواهم کرد

با اساس و لباس دامادی

عزم ترتیب راه خواهم کرد

به مهم مرکب و سر نیزه

ماه و ماهی تباه خواهم کرد

[صفحه ۲۶]

آب هندی و باد تازی را
 به شهادت گواه خواهم کرد
 بلبل آئین به نغمه‌های حزین
 بانگ و سیداه خواهم کرد
 کبریا را و کیل خواهم ساخت
 مصطفی را پناه خواهم کرد
 با بتول و علی شکایت قوم
 در حریم اله خواهم کرد [۱۴].

ایضا کاشفی اشعار ابوالمفاخر را از زبان عمرو بن خالد و پسرش که در کربلا شهید شدند چنین آورده:
 ای نفس عزیز ترک جان کن
 ترتیب بهشت جاودان کن
 از بهر شهود عرض اکبر
 خود را به شهادت امتحان کن
 وز شعله‌ی تیغ آسمان‌وش
 اطراف زمین چو ارغوان کن
 در معرکه همچو شیر مردان
 سر پیشکش فداییان کن [۱۵].

شعر دیگر ابوالمفاخر از قول عمر بن سعد است که درباره‌ی تصمیم دشوار انتخاب حکومت ری و جنگ با امام حسین یا ترک هر دو سخن گفته است:

مرا بخواند عیب‌الله از میان عرب
 رسید بر دلم از خواندنش هزار تعب
 مرا امارت ری داد و گفت حرب حسین
 قول کن که او ملک راست شور و شغب
 بملک ری دل من مایل است و می‌ترسم
 به کینه چون بکشم پادشاه ملک ادب
 چگونه تیغ کشم در رخ کسی که وراست
 شجاعت و نسب و علم و حلم و فضل و حسب
 سزای قاتل او دوزخست و می‌دانم
 که این چنین عمل آرد خدای را را به غضب
 ولی چو در نگرم در ری و حکومت آن
 همی رود ز دلم خوف نار ذات لهب [۱۶].

کاشفی در جای دیگر اشعار ابوالمفاخر را درباره‌ی حر چنین آورده است:
 خوشا حر فرزانه‌ی نامدار

که جان کرده بر آل احمد نثار
 زرخش تکبر فرود آمده
 شده بر براق شهادت سوار
 به عشق جگر گوشه‌ی مصطفی
 برآورده از جان دشمن دمار [۱۷].
 [صفحه ۲۷]

همو درباره بریر بن حصیر همدانی از ابوالمفاخر چنین آورده است:

من بریر ملی پر هنرم
 منم آن کس که به مردی سمرم
 بنده‌ی آلم و بر خار جیان
 نیک می‌دان که زهر بد بترم
 دست در دامن آنها زده‌ام
 پرده بر دشمن اینها بدرم [۱۸].

حیب بن مظاهر در کربلا رجزی می‌گفت که این دو بیت در ترجمه‌ی ابوالمفاخر از آن جمله است:

حیب مظاهر منم مرد مرد
 برانگیزم از آتش و آب و گرد
 سری دارم از دوستان پر وفا
 دلی دارم از دشمنان پر نبرد [۱۹].

نمونه‌های دیگر عبارتند از: اشعاری درباره‌ی شهادت حریره‌ی غلام (غلام ابوذر) سه بیت، ص ۲۴۳؛ درباره‌ی شهادت غلام ترکی، ۵ بیت، ص ۲۴۶؛ درباره‌ی شهادت عبدالله بن حسن، ۸ بیت، ص ۲۵۲؛ درباره‌ی شهادت ابوبکر بن علی، ۶ بیت، صص ۲۶۳ - ۲۶۲؛ درباره‌ی شهادت علی اکبر، ۵ بیت، صص ۲۷۰ - ۲۶۹.

حل ما ینحل از عبداللطیف شیروانی

رساله‌ی حل ما ینحل که در اینجا به چاپ رسیده شرحی است که عبداللطیف شیروانی بر قصیده‌ی ابوالمفاخر نگاشته است. اساس تصحیح نسخه‌ای بوده که در اختیار مصحح محترم استاد آیة‌الله حسن زاده آملی دام ظلّه بوده است. تا آنجا که اطلاع داریم نسخه دیگری از آن در کتابخانه آستان قدس رضوی به شماره‌ی ۴۵۲۵ در ۵۶ برگ موجود است. میکروفیلم همین نسخه در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران موجود می‌باشد. در آنجا آمده: «حل ما ینحل»، عبداللطیف شیروانی، به فارسی در شرح شعرهای فارسی مورخ ۹۶۷ [۲۰] اما قید نشده که اشعار از کیست. نسخه‌ی دیگر شرح عبداللطیف در مجموعه نسخه‌های خطی مفتاح معرفی شده است. [۲۱] در این نسخه نیز تاریخ ۹۶۷ آمده است. در [صفحه ۲۸]

نسخه رضوی تصریح شده که تاریخ مزبور تاریخ شرح است، بنابراین عبداللطیف را باید از ادیبان قرن دهم هجری دانست. نسخه‌ی دیگری از آن به شماره‌ی ۵۸۵۹ در کتابخانه‌ی آیة‌الله مرعشی موجود است. در آنجا نیز قصیده از فخررازی دانسته شده و آمده است که شرح به مشخصی به نام حسن آقا تقدیم شده است [۲۲] از آنچه گذشت چنین بدست می‌آید که عبداللطیف خود

در نسبت دادن اشعار به فخررازی مرتکب اشتباه شده است زیرا در متن نسخه‌ی استاد و نیز نسخه‌ی کتابخانه آیه‌الله مرعشی این نسبت آمده است.

در اینجا از استاد که با حوصله فراوان و دقت شایسته متن شرح را تصحیح کردند سپاسگزاری می‌کنم.
رسول جعفریان

سخن استاد حسن زاده‌ی آملی

این کلمه، شرح قصیده‌ی غرای نونیه منسوب به فخررازی در مدح و منقبت ثامن الحجج امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام قلم توانای دانشمندی بزرگوار به نام «عبداللطیف شیروانی مشتهر به افلاطون» است.

به خوبی در خاطر دارم که در یکی از آثار قلمی علامه اجل شیخ بهائی - قدس سره الشریف - بدین مضمون فرموده است: از کتب و رسائل امام فخرالدین رازی دانسته می‌شود که او متشیع بوده است.

یکی از مواردی را که شاهد گفتار آن جناب یافته‌ام این است که در تفسیر کبیرش در تفسیر سوره‌ی فاتحه در مسأله فقهی جهر به بسم الله الرحمن الرحیم گوید...: «و ذلك يدل على اطلاق الكل على أن عليا كان يجهر ببسم الله الرحمن الرحيم، ان عليا عليه السلام كان يباليغ في الجهر بالتسميه فلما وصلت الدولة الى بني اميه بالغوا في المنع من الجهر سعيا في ابطال آثار [صفحه ۲۹]

علی علیه‌السلام، ان الدلائل العقلية موافقة لنا، و عمل علی بن ابی طالب علیه‌السلام معنا، و من اتخذ علیا اماما لدينه فقد استمسك بالعروة الوثقى في دينه و نفسه».

این بود عبارت فخررازی که عین آن را از تفسیرش چاپ استانبول - ج ۱ - ص ۱۶۰ - نقل کرده‌ام.
و مورد دیگر سخن او در عصمت حضرت صدیقه طاهره سیده نساء عالمین فاطمه بنت رسول الله - صلی الله علیه و آله و سلم - است که در نکته ۷۴۸ کتاب هزار و یک نکته ذکر کرده‌ام.

یکی از توفیقات نگارنده این بوده است که در علم رجال یک دوره جامع الروات اردبیلی را در محضر اعلامی استاد علامه شعرانی تلمذ کرده است، آن جناب روزی در درس فرموده است: متشیع در اصطلاح کسی است که به آن پیغمبر خوش بین است و بغض و عداوت بدانها ندارد، نه این که شیعه اثنا عشری بوده باشد.

در این کلمه غرضم این است که رساله‌ای خطی به نام «رساله‌ی حل ما ینحل» در کتابخانه‌ی محقر این حقیر حسن زاده آملی موجود است که در تاریخ ختم تصنیف آن، جمله «خموشی بجو» یعنی سنه‌ی ۹۶۷ ه است.

ز غیبت از پی آخر این مقال

«خموشی بجو» گشت تاریخ سال

و تاریخ کتابت آن سنه ۱۲۵۴ ه است.

این نسخه حاوی شرح قصیده یاد شده، و پس از شرح ابیاتی چند از خواجه حافظ و امیر خسرو دهلوی و سلمان ساوجی و ظهیر فاریابی و کمال خجندی و دیگران هست و شارح همه آنها شیروانی نام برده است. در این کلمه فقط همان شرح قصیده نونیه یاد شده را با تصحیح در حد وسع بدون هیچ گونه دخل و تصرفی تمام و کمال نقل می‌کنیم، و پس از پایان شرح مطالبی را در چند تعلیقه به عرض می‌رسانیم.

[صفحه ۳۰]

رساله حل ما ینحل

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

آن خالق اشیا که جهان مجمل ازوست

زو مشکل عشاق بیایان آید

در هر ره و رسم آخر و اول ازوست

در دفتر عشق حل ما ینحل ازوست

داور او دودا از درد دل و روی زرد در راه ادراک و ارادات زاری دوری دارم.

بر مذلت گوناگونم ترحم فرمائی که با تن لاغر با توکل یا با توجه باشم.

حکم لطف به مرحمت بخش پیوسته کشف مرحمتی به ساخته به مرتبه سعی علم علم پیش نظر کشم.

الها صمدا مرا همدم آه سحرگاه و دل آگاه در حرم وصال راه ده که همواره هلاک وصالم.

درود نامعدود بر آن خلاصه‌ی قافله وجود و آله و اصحابه که غرض از آثار جذبیه ظل الله خط دانش ایشان است.

شرح: پوشیده نماند که پنج سطری که مرقوم شد در مناجات و درود، سطر اول را حروفش مقطع است، و سطر دویم دو حرف دو

حرف بهم متصل، و سطر سیم سه حرف سه حرف بهم پیوسته، و سطر چهارم را حروفش بی نقطه واقع شده، و در سطر پنجم تمام

حروف تهجی مندرج است.

غرض که چون در این رساله معانی ابیات مشکل درج افتاد اگر بعضی از صنایع در اوایل آن خرج گردد عجب نیست که نقاد

حبشی پیکرش مردمک دیده الو الابصار گردیده، و دایره‌های نونش طوق مشکین در گردن فاخترگان چمن ادراک کشیده.

نظم:

مرا نیز از ازل این بود تقدیر

که از قید حروف اتم بزننجیر

ز نون این سیه فامان بصد شوق

نهم بر گردن قمری جان طوق

[صفحه ۳۱]

اما بعد نموده می‌آید که مدت مدید و عهد بعید بود که در آینه ضمیر نقش این خیال می‌بست که پرده از چهره شاهد زیبای بعضی

ابیات که معنی آن پوشیده است بگشاید، و تماشا کنان بهارستان معانی را گل‌های رنگارنگ از خار خامه عنبر شما مه بنماید که

بعضی از آن وابسته به حکایات است، و بعضی مرتبط به امثال و روایات است که حل آن ما ینحل چون اوراق طلا بزور بازوی

نقاش فکر وابسته، و از طیران باوج آن بال طایران تأمل به غایت بی طاقت شکسته، و هم مگر از کرم ربانی و فیض نامتناهی سبحانی

در این دریای فکرت و به حور دقت دست پائی تواند زد، و به آشنائی آشنایان این بارگاه بساحل تقریر نجات راه تواند برد.

بیت:

غواص صفت فتاده‌ام در دریا

زان سر ز بدن ندانم و دست ز پا

گر نه صدف فیض دهد دست مرا

کی گوهری آورم ز بحر معنا

در این ولا محرک سلسله این داعیه به نص و تعی ها اذن واعیه نصیحت بلند قدری شد که آفتاب فهم و ادراکش از اوج کمال و برج افضال پرتو بر جمیع ذرات آفاق انداخته، و نهال مشکلات کلام منظوم و منثور را به نسیم ملایم دانش در دیده نظار گیان باغ معانی با حسن صور افراخته.

نظم:

وقت سخن همدم دلها بود

گاه بیان مرهم دلها بود

صاحب اخلاق و ضمیر منیر

در همه اطوار بود بی نظیر

سر زند از پاکی احوال او

هر چه دهد دست ز اقبال او

ارجمند سعادت مند شهسوار معارک هیجا و آفتاب سپهر ملک سخا یعنی حسن آقا احسن الله عواقبه بالخیر و العز و البقاء که مجموع صفات جمیل آیتی است در شأنش، و گوهر حسن مردمی جوهری است از کانش.

رباعی:

آن کز از لش میل بطاعت باشد

در راه وفا باستطاعت باشد

گر مرکب ادراک جهانچه عجب

کو فارس میدان شجاعت باشد

از کثرت اخلاق پسندیده بجانب درویشان آفاق مایل است، و به سخنان بلند فضلاء و علمای اسلام قایل و ناقل که آن طایفه در میدان موشکافی دقایق شعر اشهب دانائی تاخته‌اند، و به بازوی

[صفحه ۳۲]

قوت متخیله کمان تفکر کشیده و تیر خرد انداخته گاهی جهت صید غزالان این بهارستان غزل می‌سرایند، و گاهی بقصد قصاید بزرگان شست فصاحت می‌گشایند، اشارت با بشارت نمود بشرح نوشتن بر تصحیح معانی قصیده مشهور امام العالم العاقل الکامل الفاضل العارف به اسرار ربانی و کنوز رموز گنج سبحانی امام فخرالدین رازی علیه الرحمه و الرضوان که ریاح نفجات معانی سعادت فرجامش نوعی از اماکن خاطر عاطرش وزیده که در دریای حیرت کشتی شکستگان خیال را به جمع آن معانی در گرداب اضطراب بر تخته پاره نادانی انداخته هر آینه از امواج طوفان فتوح آن ورطه‌ی هولناک راه تدبیر بسته و طناب بند شدن لنگر چنگ و ناخن فهم از آن گسسته و جز به شرطه فضل و مرحمت توفیق ربانی و نسیم مراد الطاف و اعطاف سبحانی فتح آن وابسته نیست.

القصه حقیر فقیر و از مشقت روزگار دلگیر

نظم:

ساکن کوی عجز و نادانی

بنده عبداللطیف شیروانی

که بود مشتهر بافلاطون

نه درو دانش و نه علم و فنون

بدین امر مخصوص گشت و سر رفتش از فلاک الافلاک گذشت. اکنون در سایه نخل دلجوی توکلت علی الله پناه بسته و در کنار گلزار و ما اعتصامی الا- بالله قرار یافته. به تماشای نوبهار معنی دیده گشاد و بدین بهانه ترانه آغاز نهاد حال آنکه مجنون را آتش عشق لیلی در سر بود نصحیت دوستان نیز بر آن شعله‌ها افزود، و فرهاد مسکین را هوای جان کندن لعل شیرین در دل میگذشت از طلب خسرو نیز آتش شوقش زیاده گشت حاصل که بی‌اختیار ساغر و پیمان‌ه طلیید و باده‌های صافی در این میخانه کشید.

نظم:

ای شیخ مرا راه خرابات نمودی

میخواست دلم باده کرامات نمودی

از آن به بنیاد این معانی و رواج این مبانی به بازوی تقریر و چنگک تحریر گشاد و فرهاد وار به تیشه فولاد فکرت کاسه سر را به خیالات جوی شیرین معانی رونق داد که همه الرجال تعلق الجبال.

و بعد از شرح قصیده‌ی مذکور بعضی ابیات که ما بین مردم مشهور بود که وجود معانی آن همچو عنقا نایاب است و چون خورشید تابان در نقاب حجاب بر طبق طبق عرض نهاد و این

[صفحه ۳۳]

رساله را حل ما ینحل نام گذاشته قبول و مقبول باد برب الحشر والمیعاد و عندالله حصول المراد.

تنبیه: بر مو شکافان رشت های نظم، و غواصان گوهر دریای حزم مخفی و محبوب نیست که باعث مبادرت بر این امور خطیر به شیوه جرات در کشف عذار مستورات حجله‌ی ضمیر به انامل کنایه و استعاره اظهار معانی پوشیده ابیات بزرگان دین و اسرار مستور علمای یقین است که مبدء ظهور حالات و گشاینده تنق کراماتند زبان ایشان ترجمان غیب است، و حکایات ایشان کلام بی‌عیب، و کسی تا علامت تعلقات از دست و پای ادراک نگشاید به نفخه‌ای از نفخات ریاض انفاس متبر که این طایفه که از جمیع علایق وارسته‌اند مشام عقول را معطر نماید از آن سبب که تا کسی به کیفیت باده ایشان مخصوص و ارجمند نگشته از زبان حال ایشان ممکن نیست که محفوظ و بهره‌مند گردد.

شعر:

منما لاف که مخصوص شدم پیش نکوئی

گر ترا نیست ز هم‌رنگی او حالت و بوئی

گر نه پاکی چکنی میل بر خساره جانان

چه نشینی بصبا گر نه گل غالیه بوئی

درد چون نیست ترا پیش طیبیان ز چه نالی

در جگر زخم نداری صف عشاق چه جویی

و اکثر این طایفه را بواسطه قوت دین کشف معانی عین یقین دست داده و صیقل هلال شرف اسلام آینه ضمیر ایشان را از کدورت غش و غل بر افلاک شرع پاک کرده آنچه از الهامات عالم بالا در آن آئینه جلوه نما میگردد آنرا نوری و صفائی و طلوع و ضیائی باشد و طایفه‌ای که محرم و از انوار خورشید درخشان مسلمانی اند به نص و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین هر آینه قلوب آن نامقبولان را که به زنگ کفر تیره گشته به ظلمت خسران و زیان روز جزا و ضلالت دنیا، حتی توانا آلوده ساخته و چون خدنگ بخون و خاک آغشته و از کمان توفیقشان به فرسنگها دور انداخته نه از ایشان بعد از رفتن از دنیا اثری ماند، و نه در دفتر صحایف دانش کسی از ایشان خبری خواند، الا طایفه‌ای که مشعل توفیق رفیق ایشان گشته رخت هستی

از موج خیز فنا بساحل بقا رسانیده‌اند و کشتی زندگانی را از غرقاب عدم به بادبان این سخن گذرانیده.

مثنوی:

تا نگوئی سخن‌وران مردند
 سر در آب سخن فرو بردند
 چون بری نام هر کرا خواهی
 سر بر آرد ز آب چون ماهی
 [صفحه ۳۴]

و چند اشکال در این قصیده بود که در وقت شرح نوشتن باعث سرگردانی نمود:
 اولاً آنکه کاتبان بیهوده نویس بمرور ایام نافهمیده و در صورت تجنیس کوشیده بودند و نوشیده را چون پوشیده نوشته.
 نظم:

حور را کرده رقم جور آسا
 چشم از ارقام بدش خشم نما
 کرده کلکش رقم چار چو خار
 یار را تفرقه ناکرده زنار

دویم آنکه در ابیات قصیده تقدیم و تأخیر بسیار بود چنانکه ابیاتی که در صفت صبح است پهلوی ابیات مدح و صفت ناقه نوشته بودند، و آنچه در تعریف شب است در ذیل ابیات امثال و حکایت رقم نموده.

القصه آن سخنان را از هر جانب فراهم آورده پهلوی هم شاهدان معانی را جای داده و صفهای ایشان را آراسته ساخت و مجموع را که چون اوراق خزان بر اطراف بستان از تندباد کاتبان غلط نویس پریشان و ابتر بودند فراهم آورده در نظر عاشقان آنرا برنگ و روی زرد و دل پردرد نمود، و غلط‌های این طبقه را که حیوان کاتب ملکه روز محشر عاتب‌اند (کذا) بقدر امکان اصلاح کرده از روح پرفتوح آن امام و عالم ربانی رحمه الله علیه استدعای فیض می‌نماید، و پرده حجاب از آفتاب معانی به دستگیری خامه می‌گشاید، بالله التوفیق فی کل حین و طریق.

قصیده مذکوره

اشاره

- ۱ بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن
- اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن
- ۲ صفحه صندوق چرخ گشت نگونسار باز
- کرد برون باد صبح مهره‌ی مهر از ذهن
- ۳ شعله‌ی خاور گرفت از سر کبریت دود
- دوده فرو شست پاک دور شعاع زبن
- ۴ صبح برآمد ز کوه دامن اطلس کشان
- چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن

۵ تا یزک باد صبح دست بیغما نکرد
چاک نزد پرنیان بر تن نازک پرن
۶ بزم صبح صبا ذوق نفیس عرب
شوق نسیم مسا بودی اویس قرن
۷ در نظر مردمک چون تره‌زاری سپهر
روشنیش کو کنار تیرگیش پر پهن
۸ پر پهن آسمان راست چنان طوطی
کز طرف بچگان باز کند پر پهن
۹ قاضی شب را سواد در فرح از حله باف
منسی غم را دبیر در شطوی خامه‌زن
[صفحه ۳۵]

۱۰ گوشه پروین نهاد توشه بر انبان دل
تحفه‌ی آن خوشه داده بیگره و بی‌شکن
۱۱ اختر اوج ارغوان آمده در زعفران
وز لب چونان ناردان آمده در نارون
۱۲ شمس چه آن نقره خنگ راند بمیدان فجر
زهره‌ی زهرا بماند چون خر تر در لجن
۱۳ کوهه دستان سرو سوخته در مجمره
ران قریب حمل دوخته بر باب زن
۱۴ چون تف آتش فتاد از کف مغرب در آب
زلف بنفشه برست از گلوی یاسمن
۱۵ چرخ چو پروانه بود قطب چو شمع از قیاس
جرم ز حل چون دخان دور قمر چون لگن
۱۶ صولت بهرام را هر شهی در نگین
دولت کیوان پر دلو تهی در رسن
۱۷ ناخنک جوشنی در بر بهرام شب
از شفق بهرمان و ز افق برهمن
۱۸ نور چراغ سهیل گوهر تاج قباد
ششتری مشتری طرح تخت پشن
۱۹ دوش دگرباره داشت طارم نیلوفری
در تک طاسی دو فرد بر سر نقش سه زن
۲۰ زهره چو خاتون خلد خنده زنان در نقاب
ماه چو طاووس نر جلوه کنان در چمن

- ۲۱ رود ره کهکشان جاده‌ی کوفته
از لب دریای چین تا در شهر ختن
- ۲۲ خامه‌ی تیر از کمان بهر نظام جهان
بر کمر توامان یافته در عدن
- ۲۳ دایره اژدها بر تن گردون کمند
نایره‌ی فرقدان در چه هامون شطن
- ۲۴ ماهی چون پیلتن گشته پلنگینه پوش
کزدم چوب پشن رسته دو افعی ز تن
- ۲۵ قبه‌ی خضرا بوصف هم صدف و هم گهر
قامت جوزا بشکل هم صنم و هم ثمن
- ۲۶ جسم شب تیره را هم برص و هم جذام
چشم شب خیره را هم سبل و هم و سن
- ۲۷ بر فلک و بر هوا ریخته و بیخته
لؤلوی لالا بکیل عنبر سارا بمن
- ۲۸ مهر بخوناب گرم غرقه شده چون حسین
صبح بالماس قهر کشته شده چون حسن
- ۲۹ این شده چون عقل و روح لقمه انواع نقل
وان شده چون جد و باب طعمه ارباب ظن
- ۳۰ هر که دمی با شما رطل گران نوش کرد
دیده عقلش ندید دل به بلا مرتهن
- ۳۱ سایه ذات خدای پایه‌ی فرهای
پاره نفس رسول چاره کت حزن
- ۳۲ درهم انگیخته مرهم آمیخته
از نمک امتحان و ز جگر ممتحن
- ۳۳ خورده جگرهای خویش بر خطواتش زمین
کرده ستمهای سخت بر حلواتش ز من
- ۳۴ شاهد لولاک را روضه‌ی پاکش سکون
زاید افلاک را حضرت پاکش سکن

[صفحه ۳۶]

- ۳۵ حاسد شوم اخترش مرده ولی در عذاب
قاصد بد گوهرش زنده ولی در کفن
- ۳۶ اسم تباهیست ظلم نزد هنر بر امام
نام الهی است حشو نزد خرد بر دلن

- ۳۷ برد مرا بارگیر بر سر هنجار طوس
 راهبری چون صراط راست روی چون لجن
 ۳۸ کشتی دریای خاک لنگر بیت شواک
 در جبل و در مگاک خار و خور و خاک کن
 ۳۹ کرده ز خارا خمیر همچو امیر غدیر
 و ز کف او پر فطیر پشت تنور دمن
 ۴۰ زنگی تفج قوی ترک میان شگرف
 گردن او چون کمان سینه‌ی او چون مجن
 ۴۱ تافته ریسمان گیسوی دنبال او
 او بحریر خطا درزی سوزن‌شکن
 ۴۲ نار دوان در فراز آب روان در نشیب
 باد وزان در کتام خاک گران در عطن
 ۴۳ شسته بصابون دوش باقی اشنان چاشت
 بوقلمون دلش بی کسل و بی شجن
 ۴۴ روغنش اندر جوال تعبیه‌های کتف
 گردنش اندر چرا قائمه‌ای از برن
 ۴۵ لقمه اندام حرب خرقه آرام ضرب
 چون مه مشکین عذرا چون بت سیمین ذقن
 ۴۶ نیک رفیقی چو عمر خوب حریفی چو جان
 نادره‌ای چون مراد بوالعجیبی چون سخن
 ۴۷ نضنضه او رضا داده سر اندر قضا
 عشق مدیح رضا بسته چو بر خویشتن
 ۴۸ شه رخ مات از نفاق بدر هلال از محاق
 کعبه دور از دیار عید بعید از وطن
 ۴۹ در صف میدان حرب جمجمه مرکبش
 نان دل و قوت جسم با نمک ذوالمنن
 ۵۰ عصمت پالوده را روشن و صافیش جام
 تهمت آلوده را دردی فانیش دن
 ۵۱ او بسر کوثر است چشمه از آنجا گشاد
 چشمه از ابروی او بر گذر انجمن
 ۵۲ سلسله معجزش داشت بزنجیر و زنگ
 مالش نیرنگ را ضیغم دشمن فکن
 ۵۳ تا بتو قربت نجست وز تو عنایت نخواست

ز افعی چوبین نکرد صاحب سلوی دهن
 ۵۴ با تو بر آمیخت راز عطسه آدم شبی
 مغزش از آن غنچه کرد کار نگار ختن
 ۵۵ مادر انگور را کز دل بریان خویش
 داد ز پستان غیب بر در بستان لبن
 ۵۶ قنبر آنم که گفت قصه او بارها
 پیش ذلیپ از ذهاب تا نستاند ثمن
 ۵۷ حوصله دشمنش حاصل حجت نداشت
 خارش نر مادگی تازه شده چون زغن
 ۵۸ کرده در ابنای جنس فاتحه نام او
 آهن و پولاد موم، آتش سوزان سفن
 ۵۹ ابروی طاقت چراست جفت زره از گره
 لاله لعلت ز چیست رخ همه چین در سفن
 [صفحه ۳۷]

۶۰ نیست ازل را بقطع بی تو روان هیچ فن
 نیست ابد را بحکم بی تو روان گنج حکم
 ۶۱ اخر این صدره را نغمه نعت شماس
 لحن خوش راه راست هر سحری بر فن
 ۶۲ راست بگو کج نشین دار حدیثی بره
 در دهن ازراع چیست چون تو نداری برن
 ۶۳ خصمک فیما مضا و ان قضا نجبه
 ینتقم الله منه دونک لا تعجلن

حالا شروع در شرح قصیده می‌رود امید که زبان به سهو و خطائی جاری نگردد.

بیت ۰۱

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن
 اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیرهن
 از بال مرصع، غرضش لوح زبر جد فام فلک است که بالائی کواکب مرصع شده. و از مرغ ملمع بدن غرض پیکر آفتاب است که صاحب لمعه است. و چون طلوع آفتاب زرین طناب باعث پنهان گشتن انجم و شهاب است هر آینه لفظ بسوخت دلالت بر نایاب گشتن انجم ثابت میکند.
 یعنی چون مرغ ملمع آفتاب رخسار آتشین ظاهر کرد. جمیع کواکب چون پروانه بر شمع آن سوختند و بر اثر آن شعله دیگر رخساره تابان بر نیفروختند.

نظم:

تو آفتابی و خوبان همه ستاره صفت

به پیش پرتو روی تو هنج ننماید

و از اشک زلیخا نیز غرض کواکب فلک است که در حسرت یوسف مهر که چهره در چاه مغرب نهفته بود صبح اشک زلیخای فلک فروریخت.

و اینجا از یوسف گل پیرهن غرض لباس آل شفق تواند بود که آفتاب صباح دربر کرده و از گریبان آن پیراهن آل چون غنچه سر بدر کرده.

و تواند بود که این تشبیه اضممار که بظاهر اینحال و پیراهن شفق آل اشارتی نرفته هر آینه اگر در تفصیل معانی این ابیات بکوشد هر بیت از آن رساله‌ای و هر لفظ از آن طومار و قباله‌ای. اما طریق اختصار اختیار نموده نعت معنی گفته میگذرد که حدیث خیر الکلام قل و دل مشعر بر اشعار اشعار آن است تا فضلا را چه بخاطر رسد.

بیت ۰۲

صفحه صندوق چرخ گشت نگونسار باز

کرد برون باد صبح مهره مهر از دهن

[صفحه ۳۸]

چرخ را به صندوق پر جواهر تشبیه کرده‌اند از نگونسار شدن غرض خالی گشتن وی از جواهر است که اشارت بروز است و ناپیدا شدن کواکب. اما دغدغه در لفظ صفحه میشود زیرا که بی آن معنی تمام است که گوید صندوق چون درج چرخ نگونسار شد و جواهر آن هر سو نثار شد.

دیگر چون سطح فلک کری است و بر جسم کری صفحه اطلاق نتوان کرد اما ظاهرا صفحه بالا و صفحه‌ی زیر جهت صندوق فلک تعیین میفرماید تا این معنی اخذ کرده شود که آن صفحه که فوق الارض است بواسطه لمعه آفتاب جواهرش ننموده و فروریخت، و آن صفحه فلک که تحت الارض است و شعاع خورشید از آن بعید و کره‌ی خاک در میانه‌ی حایل و آن جانب به ظلمت مایل مقرر که جواهر کواکب آن بحال خود خواهد بود بنابراین قید صفحه صندوق شده باشد.

و مصرع دویم که گفت: «کرد برون باد صبح مهری مهر از دهن» در اصطلاح باد مهره آن مهره سفید را گویند که در نزد ابدالان میباشد گاهی آنرا بطریق نفیر می نوازند اینجا تشبیه مهر بدان نموده به مناسبت باد صبح و نسیم صباح که تازه کننده‌ی غنچه‌ی ای ارواح است.

هر آینه معنی آن شد که چون درج چرخ جواهر خود فروریخت باد صبح مهره‌ی مهر از دهن بر انگیخت.

بیت ۰۳

شعله خاور گرفت از سر کبریت دود

دوده فروشت پاک دور شعاع زین

از شعله خاور غرضش آفتاب است که خاور مشرق را گویند و خاک را از شعله آفتاب به کبریت احمر تشبیه کرده اضممار است که به ظاهر آن اشارت نیست یعنی آفتاب مشرق از سر کبریت خاک دوده شب را دور ساخت. و مصرع دویم همان مصرع اول را می‌پرورد که ز بن در لغت ابر سرخ را گویند یعنی آتش شفق دوده‌ی شب را از دور خود که اشارت به افق است فروش است و از شنگرف او لاله و ارداغ سیاهی بدور افتاد گلها رست.

بیت ۰۴

صبح برآمد ز کوه دامن اطلس کشان
 چون نفس جبرئیل از گلوی اهرمن
 غرض نمایان گشتن روشنایی صبح است از جانب کوه، و از دامن اطلس غرض برق و ضیاء اوست بر سطح کوه و چهره‌ی خاک که
 گویا چون محبوب خرامان دامن کشان می‌آید. و غرض از نفس جبرئیل باز همان دم صبح است که از دهن اهرمن تیره روی شب
 بیرون می‌آید و
 [صفحه ۳۹]
 طلوع مینماید.

و اینجا بعضی صافی طبعان روشن ضمیر را دغدغه به خاطر راه یافته که از گلوی اهرمن که دیوی بود نفس جبرئیل بیرون آمدن
 مناسب نیست که نفس جبرئیل بغایت مکرم، و دهان اهرمن بغایت زشت و درهم است شعر:
 کجا توان گل رویت بلاله کرد برابر
 که او ز خاره برون آید این ز سیم زند سر
 فی الواقع مکان تعرض مینماید. اما از جانب قایل جواب آن است که به جهت ظلام کفر همیشه نفس جبرئیل امین از جانب
 رب‌العالمین باعث بود و با نفاس قرآن معلم آن دانش آموز مکتب خانه علم سبحان‌الذی اسری بعیده لیلا بوده اوراق می‌گشود اینجا
 نیز به آن مناسبت صبح با نفاس عیسوی رفع ظلام اهرمن شب تیره رو مینماید هر آینه آن تشبیه به حال خود و مدیح مقال خود است
 هر آینه معنی آن شد که شاهد صبح از کوه دامن کشان ظاهر گشته جهت منور نمودن کاینات چون نفس جبرئیل امین از گلوی
 اهرمن شب بیرون آمد تا فضلا چه فرمایند؟ اللهم اغثنی

بیت ۰۵

تا یزک باد صبح دست بیغما نکرد
 چاک نزد پرنیان برتن نازک پرن
 غرض از یزک باد صبح لشگر سحرگاه است که دست به یغمای هندوستان شب دراز کرده از این جهت پرنیان بر تن نازک پروین
 چاک کرده شد که معنی پرنیان در لغت خلعت است و پرن به معنی پروین آمده که ترکان او را اورکر گویند.
 هر آینه معنی این بیت آن شد که تا عسکر سحر دست به یغما نی‌فراشت پروین چاک در گریبان خلعت خود نینداخت از چاک
 گشتن غرض تغییر اوست.

بیت ۰۶

بزم صبوح صبا ذوق نفیس عرب
 شوق نسیم صبا بوی اویس قرن
 تعریف نسیم صبا می‌نماید که بزم صبوح او ذوق نفیس عرب بود که حدی عرب که شتر را برقص درمی‌آورد مشهور و معروف
 است چنانکه شیخ گفته شعر:
 نه بینی شتر بر حدی عرب

که چو نش برقص آورد در طرب
شتر را چه شور طرب در سر است
اگر آدمی را نباشد خراست
و شوق باد سحرگاه را میگوید که چندان لطافت داشت که بوی او پس قرن از او هر کسی میشود.

[صفحه ۴۰]

و قصه نسیم او پس قرن چنان مشهور است که آن مرشد دین که صاحب خرقة اولیا است و مجموع مشایخ را پیشوا با آنکه در زمان سعادت مقرون حضرت رسالت مآب علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بود اما غایبانه ایمان آورد و بحضور موفور السرور آن حضرت مشرف نگشت زیرا که مادری پیری داشت و دانه‌های خدمت او را در مزرع دل می کاشت و به جهت رضای والده از آفتاب جمال آن سر و الضحی و سیاه موی و اللیل اذا سجدی محمد مصطفی ص محروم گشته صبر و تحمل مینمود که از جدائی وی مادرش را بیم فوت بود که از شیر شتری که می پرورد قوت هر روزه او را می آورد و حضرت رسالت صلی الله علیه و علی آله و سلم همیشه از گلهای اخلاص او پس قرن و ایمان آوردن وی بصورت احسن چمن خاطرش را شکفته داشتی و در وقت وزیدن صبا روی بجانب یمن کرده گفتمی از اینجانب بوی آشنایی میآید که هر زمان جان و دلم از آن نسیم می آساید که نفخ های محبت می افزاید.

مطلع:

خوشا نسیم که از کوی دوست می آید
ز کوی دوست چه عطر نکوست می آید
اکنون قصه او پس قرن و بوی خوش آن چمن به وجه احسن و لطافت ظاهر و مبرهن گشت.

بیت ۰۷

در نظر مردمک چون تره زاری سپهر
روشنیش کو کنار تیرگیش پر پهن
در این بیت سپهر را به تره زاری تشبیه نموده که روشنائی سحر بمنزله کوکنار او باشد که کوکنار خشخاش دانه دار است و به دانه ای انجم مناسبت دارد، و تیرگی و سبزی آنرا پر پهن گفته که بحسب معنی لغوی پر پهن میان زمستان و روزهای تیره را گویند.
هر آینه معنی آن شد در نظر مردمک تره زاری بود فلک که روشنی درو خشخاش بود و سبزی و تیرگی درو شب گوهر پاش.
و در بعضی لغت پر پهن به معنی خرفه آمده است که ترکان بدو سمزوات میگویند و فی الواقع در اینجا که صحن فلک را به تره زاری تشبیه نموده پر پهن بدان معنی مناسب می افتد تا فضلا چه فرمایند.

بیت ۰۸

پر پهن آسمان راست چو آن طوطی
کز ظرف بچگان باز کند پر پهن

[صفحه ۴۱]

پر پهن تخت گاه را نیز گویند و پر پهن دویم که در آخر این بیت واقع شده به معنی پر ها پهن نمودن طوطی است.
هر آینه معنی بیت آن شد که تخت گاه آسمان در صبحگاه چون طوطی سبز گشته که بجانب بچگان پر را پهن نماید و به تشبیه

اضمار بچگان طوطی کواکب خواهند بود یا بیضه‌های کواکب که در زیر پر خود گیرد و چون کواکب از فلک زاینده شدند مانند شکوفه از درخت هر آینه تشبیه چندان دور نمی‌نماید.

بیت ۰۹

قاضی شب را سواد در فرح از حله باف

منسی غم را دبیر در شطوی خامه زن

بحسب استعاره میفرماید سواد قاضی شب در فرح بود از حله بافتن روز که حله قماش سفیدی است از بهشت در لغت و بعلم رمل صورت فرح را قاضی رمل نیز میگویند و آن از صنایع شعر است که بدان گونه الفاظ مناسب را پهلوی هم جای دهند. دیگر منسی غم یعنی صاحب نسیان غم که برآمدن صبح باعث فراموشی شب غمست. و غرض از دبیر که در شطوی خامه زن گفته همان دبیر شب است، و شطوی عرب او تار کتان سفید را گوید.

هر آینه معنی این شد که سواد شب از صبح حله باف شده و منسی غم را دبیرش در کتان سحرگاه خامه زن گشته که غرضش مبدل گشتن آثار شب ظلمانی است تباشیر چون شیر صبح نورانی.

بیت ۱۰

خوشه پروین نهاد توشه بر انبان دل

تحفه آن خوشه داد بگیره و بیشکن

یعنی از خوشه پروین که چون مروارید غلطان است یا چون گندم خوید بریان دل توشه‌ی خود برداشت و بر طبق آرزو گذاشت و طرفه آن است که هر گاه کسی عقد دری به شخصی فرستد البته آنرا در جائی گره میزند دیگر اگر شخصی خوشه خوید بر آتش بریان نمود در محل اکل البته آنرا می‌شکند که دانه‌های او ظاهر شود، اما این خوشه پروین بیگره و بیشکن به ارباب حال و اهل دل وصول یافت و به نظاره وی هر که آثار صنع دید شتافت.

بیت ۱۱

اختر اوج ارغوان آمده در زعفران

و ز لب چون ناردان آمده در نارون

غرض از اختر اوج آفتاب است زیرا که چون آفتاب بر اوج فلک رسید که آنرا نصف النهار گویند

[صفحه ۴۲]

منجمان صفحه‌ی شمسی تقویم را ملاحظه نمایند که در نصف النهار آنروز هر کوبی چه مقدار از بروج اثنی عشر قطع نموده و در آن محل که خورشید اوج دارد حکم بر سایر کواکب و منسوبات او نمایند از بعد و قرب و سعد و نحس. و مهر که نیز اعظم است تا فراز تحت فلک قرار نگیرد سایر کواکب سبعة را تأثیرش صورت نپذیرد چون کلی در این نصف روز مهر جهان فروز است و او را منجمان در اصطلاح اختر اوج گویند. و گاه باشد که آفتاب در حین طلوع و غروب بغایت سرخ نماید چون طشت زرین پر خون و یا چون جامی پر از باده‌ی گلگون به واسطه‌ی کثرت بخارات که از روی زمین مرتفع گردد و به مابین بصائر و جرم آفتاب حایل آمد و در نظر سرخ نماید اینجا همان حال سرخ بودن آفتاب را بیان می‌کند که اختر اوج ارغوان آمده در زعفران. و غرض از زعفران اینجا ابری چند باشد که در مشرق از شعله آفتاب نورانی چون رخ عاشقان زعفرانی می‌نماید و اشارت به بیرون آمدن مهر ارغوان

چهر است در ابرهای زرین مشرق، و از لب چون ناردان یعنی دانه نار و باز همان لب خورشید را در آن حال ملاحظه نموده و گفته آمده در نارون. و در لغت نارون به معنی گلنار آمده و نارون اشجار راست را نیز گویند. و غرضش بودن خورشید است در میان خطهای شعاعی خویش بطریق تذروی که در میان اشجار درآید، و یا چون گل سرخ شکفته که از میان شاخها خود را بنماید تا فضلالی موشکاف را چه بخاطر رسد.

بیت ۱۲

شمس چه آن نقره خنک راند بمیدان فجر
 زهره‌ی زهرا بماند چون خر تر در لجن
 غرض از خنک نقره طلوع و سفیدی صبح است که بر فراز آن فرس شمس سوار گشته به میدان فجر مرکب راند، زهره زهرا با همه روشنندلی و ضیاء چون خر تر در لجن ماند که لجن در لغت آن گل را گویند که بغایت تیره و تار باشد و مکان غرقه گشتن حیوانات بردبار.
 هر آینه معنی آن شد که چون آفتاب بر مرکب سیماب صبح سوار گشته بمیدان فجر گردون خرامید زهره‌ی زهرا با وجود همه ضیاء چون خر تر رخت وجود خود را در گل نا پیدائی کشید که دیگر از خود اثری ندید.

بیت ۱۳

کوهه دستان سر و سوخته در مجمره
 ران قریب حمل دوخته بر باب زن
 [صفحه ۴۳]
 گویا غرض از کوهه‌ی دستان سرو، شاخی چند است که از بدن سرو برآمده است و او را در مجمره شب سوخته می گویند که دود ظلمت بر آن مشعر است. و باب زن در لغت سیخ کباب است که طناب شعله زرین آفتاب را بدو تشبیه کرده که گویا گوشت ران حمل را بدان سیخ کباب می کنند که ران حمل قریب او بود و علامت آفتاب در حمل بودن است که اشارت به فصل بهار طراوات شعار است و محل مساوات لیل و نهار.
 هر آینه معنی آن شد که سرو در مجمره‌ی فلک سوخته شد که ران حمل بر سیخ شعله آفتاب دوخته گردید.
 و بر ارباب ادراک و طبایع ادراک پوشیده نماند که تا غایت ابیات تعریف صبح بود بر صحایف کافور بار اکنون به خامه‌ی عنبر شمامه صفات شب سیه می نماید در اشعار تا واضح باشد.

بیت ۱۴

چون تف آتش افتاد از کف مغرب در آب
 زلف بنفشه برست از گلوی یاسمن
 غرض از تف آتش خورشید است که در آب مغرب افتاده. و لفظ رست و رستن به معنی روئید و روئیدن است. و از زلف بنفشه غرض ظاهر گشتن شب ظلمانی است از گلوی یاسمن سفید روز.
 هر آینه معنی آن شد که چون آتش مهر از کف مغرب در آب افتاد یعنی در تحت الارض، زلف بنفشه شب از حلق یاسمن روز رسته سنبل گشاد و ناف های عنبر در مجمر نهاد.

بیت ۱۵

چرخ چو پروانه بود قطب چو شمع از قیاس
جرم زحل چون دخان دور قمر چون لگن
غرض از پروانه بودن چرخ طریق گشتن اوست بر دور نقطه قطب که آن را به شمع تشبیه کرده جهت دور فلک بر گرد آن و خط
محور چون بدن شمع و روشنی قطب چون شعله وی دیگر جرم زحل را جهت سیاهی دخان آن شمع گفته، و قمر را چون لگن
سیمین که شمعدان است.
هر آینه معنی آن شد که شمع قطب روشن بود چون قمر، و دود آن شمع زحل بود و پروانه آن فلک که بر دور قطب می گشت، تا
فضلا چه گویند.

بیت ۱۶

صولت بهرام را مهر شهی در نگین
دولت کیوان پیر دلو تهی در رسن
غرض از صولت بهرام که گفته بزرگی آن پادشاه است به مناسبت نگین اما تعریف مریخ است که
[صفحه ۴۴]

یک اسم او بهرام است، و از نگین غرض خاتم حلقه فلک است، و مهر شهی ماه را گفته که بر حلقه آن خاتم است، و از دولت
کیوان که گفته دلو تهی در رسن داشت غرضش نکبت اوست که برعکس حال آن را دولت گفته زیرا که مثل مشهور است که
برعکس نهند نام هند و کافور، چون دلو از بروج خانه زحل است بنابراین این دلو تهی فلک را بدو منسوب نموده.
هر آینه معنی آن شد که مریخ پادشاه وار مهر شهی از ماه بر خاتم فلک نموده و نحوست کیوان جز دلو خالی در رسن شهاب
نداشت که تشبیه اضمار است.

بیت ۱۷

ناخنک جوشنی در بر بهرام شب
از شفق بهرمان وز افق برهمن
ناخنک جوشنی اسم قماش‌ی است که بوم آن سیاه است و گلها و نقطه‌ها بر آن چون شکوفه به سفیدی بافته که از آن تشبیه غرض
سیاهی شب و سفیدی کوکب است و آن قماش را خلعت بهرام شب میگویند و بهرمان یاقوت سرخ را گویند و قماش‌ی که یاقوتی
باشد و حریری که منقش باشد آنرا نیز گویند و صیغهی مشترک است که اشارتی است به شفق شامگاه و برهمن دانش آموز هندوان
را گویند که افق را به واسطه‌ی سیاهی که بر اطراف اوست بدان تشبیه نموده.
هر آینه معنی آن شد که خلعت منقش در بر بهرام شب از پرده‌ی یاقوتی و از سیاهی افق برهمن طیار گردیده که اشارت به الوان
شب می نماید از سیاهی و سفیدی کوکب، تا فضلا چه فرمایند.

بیت ۱۸

نور چراغ سهیل گوهر تاج قباد

ششتری مشتری مطرح تخت پشن نور سهیل که باعث رنگ یاقوت و لعل و عقیق است، و از گوهر تاج قباد لعل و یاقوت اراده نموده، و مطرح مکان طرح را گویند، و پشن اسم پادشاهی است. هر آینه معنی آن شد که در آن شب نور سهیل همچو گوهر تاج قباد بود، و ششتر در لغت صاحب جرات را گویند که آنرا به مشتری نسبت داده که طرح افکن تخت پشن گشته که اشارتی به بلندی قدر و رفعت مشتری است که فلک ششم بدو متعلق است و رونق بازار پشن را طرح کرده و طرح اینجا به معنی معطل آمده تا واضح باشد.

بیت ۱۹

دوش دگر باره داشت طارم نیلوفری
در تک طاسی دو فرد بر سر نقش سه زن
[صفحه ۴۵]

طارم نیلوفری قصر فلک است. و تک در لغت به معنی دویدن آمده که گفته‌اند:
نظم:

سمند بادپا از تک فروماند
شتر بان همچنان آهسته می‌راند
و تک و ته و زیر نیز واقع شده از کوزه و دریا و خم و هر چه ظرفیت را شاید چنانکه نظم:
در تک دریاچه شوی غوطه زن
گوهر غلطان دهدت چون سخن

و بر فلک سه کوکب هست که مثلث واقع شده‌اند و مساوات مابین ایشان یک مقدار که اگر خطی از کوکبی به کوکبی اخراج نمایند مثلثی متساوی الاضلاع حاصل آید به سه زاویه غیر قائم و آن سه کوکب را سه خواهران گویند که هر سه نورانی و سیم اندام واقع شده چون سه محبوبه‌ی حور لقا با روی های زیبا و دل آرا و از دو فرد بر فلک غرض آفتاب و ماه است که مثل خود ندارند و در فیض و نوربخشی فرد واقع شده‌اند.

هر آینه معنی آن شد که دو شینه فلک در ته طاس دو فرد داشت که اشارتی به غروب آفتاب و ماه است، و بر جانب بالای طاس که لفظ سر اشارت بدانست نقش سه زن را داشت که همان سه کوکبند یعنی بزاد فرید باز چرخ کعبتین مهر و ماه را در بن طاس افکنده از زیاده بازی نقش سه تار تخته بالا می‌نمود که بهر حال برین صحیفه تابع او باید بود.
رباعی:

بیهوده بهر طرف نمی‌باید تاخت
باینک بدور زمانه می‌باید ساخت
این طاسک چرخ و کعبتین انجم
هر نقش که می‌نماید این باید باخت

بیت ۲۰

زهره چو خاتون خلد خنده زنان در نقاب

ماه چو طاووس نر جلوه کنان در چمن

زهره زهرا را مانند حورای خلد در نقاب شب خنده زنان می‌گوید یعنی از نقاب زلف مشکین شب گوهرهای دندان از کواکب می‌نمود و تابان و درخشان بود، و ماه را در چمن فلک به طاووس نر تشبیه کرده که از کواکب آینه‌های دم طاووس ظاهر ساخته جلوه نمائی آغاز نهاده بود.

بیت ۲۱

رود ره کهکشان جاده کوفته

از لب دریای چین تا در شهر ختن

غرض از رود ره کهکشان و جاده کوفته سفیدی اوست که چون جوی آب و سنگهای کواکب در آن
[صفحه ۴۶]

میان با آب و تاب می‌نماید که همچنین راهی است کوفته در سبزه‌زار گردون، و جوئی است روان از کواکب به سنگها مقرون، و از لب دریای چین غرضش دامان افق است که چون دریا دور نموده و گرد جهان برآمده، و از آنکه دریای چین گفته غرضش سفیدی افق تواند بود که شعله آفتاب از زیر زمین آن را بر اطراف می‌نماید، و از آنکه گفته تا در شهر یمن غرض از یمن عقیقی بودن شفق و حوالی آن است تا فضلا را چه بخاطر عاطر دریا مقاطره راه یابد؟ امید که از خطای خاطیان که شرح چنین نمودند در گذرند و به عیوب کلام بیسر انجامان ننگرند.

بیت ۲۲

خامه تیر از کمان بهر نظام زمان

در کمر توامان یافته در عدن

خانه عطارد از بروج سنبله و جوز است، و صورت جوزا چون بشکل دو کودک برهنه واقع شده‌اند ایشان را توامان نیز گویند چون در شب مقرر است که هر برجی زیب کواکب دارد و به گوهرهای انجم خود را می‌آراید اکنون ناظم بدان قصد می‌گوید که تیر که عطارد است از قوس قصد جوزا نموده که خانه اوست و از کمر وی درهای کواکب را یافت و بسوی نظام زمان بدان گوهرها شتافت یعنی چون هر کوکبی به خانه خود قرار گیرند عالم را نظامی پیدا شود و منسوبات آن کواکب را کامی حاصل آید.

بیت ۲۳

دایره اژدها بر تن گردون کمند

نایره فرقدان در چه هامون شطن

از دایره اژدها غرضش دایره‌ی افق است که بر گرد زمین برآمده بر تن گردون همچون کمند پیچیده، و فرقدان آن دو کوکب را گویند که در بعضی اشعار اسم ایشان فرقدین نیز واقع شده چنانکه مولانا عبدالرحمن الجامی می‌فرماید:
نظم:

خدام مرقدش بسرم گر نهند پای

حقا که بگذرد سرم از فرق فرقدین

که غرض علو درجه است. و شطن در لغت ریسمان دراز را گویند که بر دلو و غیر هم بسته باشند. و هامون که به معنی دشت است

چنان کوه و هامون می‌گویند مکان مجنون بود.

هر آینه معنی آن شد که اژدهای افق بر تن گردون حلقه کرده و نور فرقدان که خط شعاعی از خود جدا کرده مانند رسن در چاه هامون شب بسته تا یوسف مهر را از چاه برآرد.

[صفحه ۴۷]

بیت ۲۴

ماهی چون پیلتن گشته پلنگینه پوش

کژدم چوب پشن رسته دو افعی ز تن

غرض از ماهی برج حوت است و پیل تن لقب رستم زال که همیشه پوست ببر و پلنگ پوشیدی اکنون برج حوت را با کثرت کواکب به رستم پلنگینه پوش تشبیه می‌کنند و کژدم که برج عقربی است او را به نیزه پشن تشبیه کرده که از تن خود دو افعی سرهای نیزه نموده که آن دو سر از یک بدن رسته‌اند و تشبیه نیزه به عقرب شعرا بسیار کرده‌اند و از آن جمله است که شعر:

از بهر دوزخ خصم رمحت چه مار و چه عقرب

که نیش کوبد از دم گه زهر ریزد از لب

و جنگ سنان گیو و پشن مابین شجاعان شمشیر فن بغایت مشهور و معروف است.

هر آینه معنی آن شد که برج حوت چون رستم پلنگ پوش شد و برج عقرب چون نیزه پشن از بدن خود دو افعی رسته بقصد زنگی شب.

بیت ۲۵

قبه خضرا بوصف هم صدف و هم گهر

قامت جوزا بشکل هم صنم و هم ثمن

قبه گردون و وضع این جام سرنگون را هم به صدف و هم به گهر تشبیه کرده: صدف باین معنی بود که درونش از کواکب پر گوهر است، و گهر بدان معنی که از کثرت کواکب گویا یکدانه گوهر ازهر است. و دیگر گوهر جوهر را نیز گویند و جوهر بودن فلک مقرر که قابل خرق و التیام نیست، و جوهر بسیط است. و نیز به فلک گوهر به واسطه تدویر و صنع مدور او توان گفت اما دلیل اول اقوی می‌نماید از سایر ادله که مذکور گشت. و مصرع «قامت جوزا بشکل هم صنم و هم ثمن» چنان باشد که جوزا برج ذو جسدین است و صورت آن چون دو سر طفل از یک بدن برآمده و چون دو گل از چمن سر زده و آنکه قایل قصیده می‌فرمایند «هم صنم و هم ثمن» یعنی یکسر او چون صنم بود و یکسر او چون ثمن که در لغت بت پرست است.

بیت ۲۶

جسم شب تیره را هم برص و هم جذام

چشم شب خیره را هم سبل و هم و سن

غرض از جسم شب فلک است که هرگاه سیاهی شب را شخصی تصور کنیم جلد بدن او فلک تواند بود که از کواکب بدن شب بعلت برص و جذام معلول گشته، و سبل سفیدی را گویند که در چشم می‌افتد و همان غرض نقش کواکب است که مردمک سیاه

فام شب بطریق سبل

[صفحه ۴۸]

عارض گشته. و سن در لغت به معنی تاریکی شب است و گمراهی را نیز گویند، فی الواقع در این مرتبه چشم کواکب بتاریکی شب قیرگون مقرون گشته.

هر آینه معنی آن شد که جسم شب خیره از کواکب بعلت برص گرفتار و چشم شب تیره به مرض سبل و تیرگی افکار بود، تا ارباب بصیرت را چه بخاطر رسد.

بیت ۲۷

بر فلک و بر هوا ریخته و بیخته

لؤلوی لالا بکیل عنبر سارا به من

این بیت لف و نشر مرتب است یعنی از کواکب بر فلک لؤلوی لال بکیل ریخته، و بر هوا عنبر سارا به من از شب بیخته، و کیل در لغت پیمانهای گندم و سایر دانه‌ها را گویند. و غرض از لؤلوی لال دری بلند قیمت است، یا گوهری که مثل نداشته باشد و لالای مکرر صیغهی مبالغه در نفی مثل خود. و در این بیت زیاده از این تحریر و تقریر باعث تصدیع و تسطیر است.

بیت ۲۸

مهر بخوناب گرم غرقه شده چون حسین

صبح بالماس قهر کشته شده چون حسن

در اثنای صفت شب ماتم دارد و اشک کواکب گوهر بار ماتم اهلیت رسول مختار و اشک ریختن شهیدان به دیده‌ی خونبار بخاطر ناظم رسیده و پایه کلام را بدان ذیل از روی محبت کشیده که غرضش از غرقه شدن مهر بخوناب پنهان گشتن آفتاب است در شفق که مانند سبط نبی و میوه‌ی باغ ولی آن لاله شکفته چمن شهادت و آن غنچه خون بسته باغ امامت اباعبدالله الحسین رضی تعالی عنه آفتاب نیز چهره‌ی نورانی از شفق بخون ارغوان پنهان کرده دیگران شفق را بخون شهداء بسیار تشبیه کرده‌اند چنانکه مولانا کاتبی می‌فرماید:

نظم:

این سرخی شفق که برین چرخ بی وفاست

هر شام عکس خون شهیدان کربلاست

و از صبح که بالماس قهر کشته شده غرضش ظاهر نگشتن آفتاب است. و الماس قهر ستارها خواهند بود که بر چرخ حکاک فلک ظاهر گشته از او تشبیه صبح نورانی بدان آفتاب عالم روحانی سرو چمن اصطفی و سبزه‌ی حدیقه‌ی فاطمه زهرا امام حسن المجتبی نموده که از سموم سموم شهادت چهره‌اش چون عقیق افروخت، و لوح جبین سیمینش از اثر زهر خورده‌های الماس اندوخت اگرچه بر غنچه لعل لبش از زهر زمرد فنا نمایان بود اما به جهت رضای معبود جوهر تیغ

[صفحه ۴۹]

زبان به شکر شکر می‌گشود و در کشتزار نص ان الله مع الصابرين دانه‌ی صبر و تحمل می‌درود.

نظم:

صبر و بلا مایده‌ی اولیاست

توشه این ره همه درد و عناست

هر آینه معنی بیت آن شد که مهر به خوناب شفق چون امام حسین غرقه گشته و صبح به زهر الماس ستاره چون امام حسن شهید شده که یکی لاله باغ مصطفی، دیگری سرو چمن مرتضی بود.

بیت ۲۹

این شده چون عقل و روح لقمه انواع نقل

وان شده چون جد و باب طعمه ارباب ظن

از الفاظ «این و آن» غرضش وجود شریف این دو سرو بوستان جنان است و این دو دسته ریحان باغچه رضوان یعنی یکی چون عقل و روح لقمه انواع نقل احادیث و موعظه صحیح گشته که نیشکر نصیحتش لقمه قوت و قوت دلها بودی، و آن یکی چون جد و بابش که حضرت نبی و علی اند طعمه انواع ظن شده که بعد از مشاهده معجز کفار به آن حضرت ظن سحر می بردند و از ایشان سخنهای ناشایست سر می زد که اکنون نهال تذکره‌ی او میوه‌ی بی ادبی بار می آورد.

هر آینه معنی این بیت آن شد یکی چون عقل و روح از نقل قوت دل و قوت جان می بخشید، و یکی چون جد و باب لباس طعن و تشنیع نااهلان را بقامت رعنا می کشید و می پوشید.

بیت ۳۰

هر که دمی با شما رطل گران نوش کرد

دیده عقلش ندید دل به بلا مرتهن

مرتهن طوطی ستاننده را گویند، و کسی را نیز گویند که رهن گذاشته بود مالی را یا اسبابی را و اینجا بدان معنی واقع شده زیرا که می فرماید هر که با شما رطل گران محبت و اخلاص بلب ادب در کشید دیده‌ی عقل او هرگز دل خود را به بلا مرهون ندید یعنی به هیچ گونه غم گرو نگشت و بدام محنت گرفتار نیامد.

هر که با چون توئی بنوشد می

دل او کی شود گرو با غم

بیت ۳۱

سایه ذات خدای پایه فر همای

پاره نفس رسول چاره کت حزن

چون مقرر است که سایه بوجود اصل ملاقی است فی الواقع از ایشان نزدیکتر به حضرت بیهمتا وجودی نتوان یافت زیرا که از بطن فاطمه زهرا بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم بودند، و آدم خلیفه

[صفحه ۵۰]

الرحمن که خلعت خلقت الانسان فی احسن تقویم در برداشت و از نور خلافت و تکریم و کرمانا بنی آدم بر سر افسر می گذاشت با اینهمه شبمی بود از چمن آن گل و رشحه‌ای بود از مستی جام آن مل زیرا که حدیث کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین خط تفوق بر همه انبیا کشیده در ظن ملک الرحمن آرمیده، هر آینه سایه‌ی خدا نیز از وی به فرزندان او رسیده و قایل سایه‌ی ذات خدای بدان معنی گفته، و پایه فر همای نیز اشارت است بر رفعت ایشان. و از پاره‌ی نفس رسول غرض آن است که فرزند فرزند نیز جگر گوشه است. و چاره‌ی کت حزن که واقع شده کت در لغت کسالت و گرانی آمده.

هر آینه معنی آن شد که ایشان سایه ذات خدای بودند و پایه عالی داشتند و جگر گوشه رسول و میوه‌ی دل بتول بودند و دیدن ایشان کسالت و حزن را از دل بردی، و نظاره رخسار ایشان گل‌های شادمانی بر جویبار زندگانی پروردی.

بیت:

چون رخس بینم که از پیشم خرامان بگذرد
حزن رخت از ملک دل بندد غم از جان بگذرد

بیت ۳۲

درهم انگیخته مرهم آمیخته

از نمک امتحان و ز جگر ممتحن

این بیت لف و نشر مرتب است از صنایع شعری و مصرع اول مسجع، و معنی آنکه در سکه خانه امتحان درمی که از او انگیخته شد زر کامل عیار بود چنانکه در روز بلا در صف شهدا از درد و عنا نالد و نقش رضای حضرت باری را بر لوح ضمیر و صفحه دل منیر بقلم تقدیر کشید به مضمون این کلام خجسته فرجام،

نظم:

خواه صلائی خوف زن خواه بشارت امان

هر چه رضای تو بود هست رضای من همان

و مرهم آمیخته بود از جگر ممتحن یعنی امتحان کرده که جهت ریش محنت مرهم صبرش بموم تحمل آمیخته و ممزوج گشته بود. هر آینه معنی این بیت آن شد که در دار الضرب امتحان سکه درم صبرش تمام بود، و در کارگاه جگر خواری باده امتحانش بکام.

نظم:

ما بغمش داده دل و خاطریم

هر چه ز دلدار رسد شاکریم

[صفحه ۵۱]

بیت ۳۳

خورده جگرهای خویش بر خطواتش زمین

کرده ستمهای سخت بر حلواتش زمن

یعنی زمین بر خطاهائی که نسبت بدان ذات شریف و عنصر لطیف نموده از لاله جگرهای خویش می‌خورد که چرا بدان سرو آزاد این بیداد کردم، و ستم‌های سخت که حلوات شهد طاعتش زمان نافرجام کرد از فلک کاس‌های زهر می‌نوشد که چرا آب بلب تشنگان کربلا ندادم.

نظم:

همیشه دجله بسر کف زنان ز حیف و دریغ

که قطره‌ای شهیدان از آن نشد تعیین

و معنی لفظ زمن هنگام و وقتست

هر آینه معنی آن شد که زمین بر خطائی که نسبت بدو کرد که شین راجع آن است جگر خویش می‌خورد که زمان بر حلوات شهد

زندگانی او ستمکاری پسندید.

بیت ۳۴

شاهد لولاك را روضه‌ی پاکش سکون

زاهد افلاک را حضرت پاکش سکن

غرض از شاهد لولاك گوه‌ر وجود پاک آن صاحب اسرار ماعرفناك است که خط لولاك لما خلقت الافلاک از دیوان رسالتش ورقی است، و اطباق سپهر نه رواق از دفاتر علو مراتبش طبقی حضرت رسول را صلی الله علیه و آله و سلم بر سر روضه پاک آن میوه‌ی دل بتول سکون و قرار است چنانکه پدران بر سر خاک فرزندان شهید می‌نشینند و خون می‌گیرند.

نظم:

فلک با صد جفا در خاک کرد آن گوه‌ر پاکت

همان بهتر که همچون شمع سوزم بر سر خاکت

و زاهد افلاک را با اشک سیاه بر سر خاک حضرتش دل بستگی و قرار است چنانکه منزویان چمن روحانی با یاد محبوب جانی نوح‌های زار است.

هر آینه معنی بیت آن شد که حضرت رسالت را بر روضه‌ی پاک وی سکون است و زاهد افلاک با گلشن خاکش مقرون

بیت ۳۵

حاسد شوم اخترش مرده ولی در

قاصد بد گوه‌رش زنده ولی در کفن

غرضش از حاسد ایام یزید پلید است که اختر شومش باعث غروب کوکب منیر خورشید تنویر

[صفحه ۵۲]

امام گشت و آخر خودش به عذاب الیم هلاک شد. آورده‌اند به نقل صحیح که یزید را در آخر عمر مرضی پیش آمد که آنرا خواره اندرونی گویند که روزی هزار بار آرزوی مرگ در دلش می‌گذشت اما از کمان قهر فضا و قدر تیر مرگش میسر نمی‌گشت. ع: «به مرگ خویش راضی گشتم و آنهم نمی‌بینم» می‌گفت. روزی یکی از حکما یزید را گفت که هیچ میدانی که ترا مرض چیست و نیش و ریش درون را باعث کیست؟ یزید گفت از کثرت نیش و درد خبر دارم اما از حقیقت آن حال غافل و ناهوشیارم فی الحال حکیم مقدار نخودی موم انگین را برشته باریک بسته بدو داد گفت سر ریسمان را گرفته این موم را فرو بر تا بر تو راز درونت از بیرون آشکار گردد و یزید به قول حکیم موم را فرو برد و سر رشته را بدست نگاه داشت بعد از زمانی سر رشته را کشیده موم را بیرون آوردند دو عقرب سیاه بر آن موم چسبیده بود از حلق او بیرون آمد حکیم گفت یا اباالحکم دانستی که ریش درونت به کدام نیش آراسته است و حجره‌ی تاریک ضمیرت بزخم کدام جانور پیراسته گفت آری والله که بدین ریش و بدین نیش گرفتارم مدت مدید فریادها میکرد تا بمرد. ع این است سزای آنکه آتش عمل است» و هرگاه خداوند عقرب را از سوراخش بیرون آرند به همین دستور عمل باید نمود که در محبت موم آن شوم بی‌اختیار است. و بدام چشمهایشان شهد مایل و گرفتار در صحرای دپستول و ششدر کودکان عرب جهت بازی طرب علی‌الدوام با عقرب این عمل می‌نمایند که بسیار مشاهده رفته.

القصة معنی بیت آن شد که حسد کننده بر جاه و ولایت تو به عذاب الیم هلاک شد و آن ناکس که قصد چون تو شاه یاز ولایتی نمود در حین زندگی مرده چون کرم پيله درون کفن بود.

نظم:

کسی که بر تو پسندید دام درد و محن
بزندگی شودش پیرهن چو پيله کفن

بیت ۲۶

اسم تباهیست ظلم نزد هنر بر امام

نام الهیست حشو نزد خرد برد لن

اگر فضلاء و علما گویند که اینچنین ذاتی دریغ که بدست نا اهلی تباه شد این سخن بر آن حضرت ظلم است زیرا که جام بقای جاودانی نصیب بزم قرب زندگانی آن حضرت است و نزد هنرهای معجزات جد و آبادی وی این همه جزوی نه کلی است و مثال این آن است که نام الهی و یکتائی و نامتناهی بودن حضرت باری را نزد خرد به دلایل ثابت نمایند و آن پیش اهل حال بزیب مقال حشو

[صفحه ۵۳]

است زیرا که آنجا اوست دلیل عقل ننگند که ذات بی مثالش خود را به میزان طبع افلاک خرامان نسجد که ان الله لغنی عن العالمین (العنکبوت - ۷).

نظم:

عالمانی که ترا میجویند

هر یک از عجز و قصور این گویند

ماند کم چیز که مفهوم نشد

آخر اسرار تو معلوم نشد

گرچه با علم و بیان متصفند

بر ندانستن خود معترفند

زیرا که بر وحدانیت و یکتائی حضرت باری دلایل احتیاج نیست بلکه برهان در این باب هرزه درایی و خود رأیی است، چنانکه سرچشمه علماء و فضلاء امام فخرالدین رازی علیه الرحمه ادا می نماید که هفتاد و دو دلیل جهت وحدانیت رب جلیل تأمل نموده بودم و روز تعطیل سیر کنان بدامن کوه ساری چون نسیم بهاری گذر کردم شبانی را دیدم که گوسفندان می چرانید، با خود گفتم که من عمری به دلایل و برهان عقلی بر وحدانیت معبود پی برده ام و علم واجب تعالی حاصل کرده ام و هنوز در دریای حیرت ما عرفناک گرفتارم و از اندیشه لا احصی ثناء علیک دل افکار، آیا این شبان روزی رسان خود را به چه کیفیت می شناسد و آفریننده‌ی خود را چگونه می داند پیش شبان رفته گفتم خدای خود را چگونه می شناسی؟ گفت چنانکه فرد و بی مانند است، گفتم اگر بتو کسی گوید که خدای دو تواند بود، هیچ دلیلی داری که رفع این سخن نمائی و پرده از وحدانیت حق بگشائی؟ گفت این چوب شبانی را چنان بر سر آنکس می زنم که سرش دو می شود و مغزش چون سخنش پریشان می گردد، و من هیچ دلیلی چنین قاطع و برهانی چنین ساطع نیافتم که بیخ شجر اعتقادش در زمین دل پای محکم کرده بود که بصربصر دلایل عقلی از جای نمی رفت و عرق نمی گشود.

نظم:

تو بیدلیل درین ره مروه نشناسی

خدای را که درین ره دلیل نادانست

بیت ۳۷

برد مرا بارگیر بر سر هنجار طوس
راهبری چون صراط راست روی چون لجن
این بیت گریزگاه است و بر سر تعریف ممدوح رفتن است که میگوید مرا بارگیر بر سر راهی بود که آن راه طوس بود که غرضش مکان دفن آن گنج ولایت و آسمان هدایتی یعنی علی ابن
[صفحه ۵۴]

موسی الرضا است. و لجن در لغت عبارت از بیداری است و بی‌خوابی و شب زنده‌داری.
هر آینه معنی آن شد که مرا بارگیر طلب از بیداری شب بر سر راه طوس برد زیرا که راه مستقیم داشتم و راهبری چون بیداری و شب زنده‌داری پیشوای من بود.
نظم:

بیصلای سحری مرغ چمن بیدارست
حاجت بانگ زدن نیست دل آگه را

بیت ۳۸

کشتی دریای خاک لنگر بیت شواک
در جبل و در مگاک خار خور و خاک کن
این بیت مسجع در تعریف شتر آن شاهسوار ملک عرب است که سهیل آن چنین از کوه ناقه باعث انواع طربست. غرض که سطح خاک را به دریا تشبیه نموده که کشتی آن دریا بواسطه قطع مسافت جمازه باشد و به مناسبت کشتی او را لنگر نیز می‌گوید. و لنگر به معنی کرانی است. و خانه شواک و شوکت اشارت به بزرگی اوست که عبارتست از وقار و تمکین شتر حضرت امام که در جبل و در مگاک یعنی در کوه و مکان گودال، خار می‌خورد و بار می‌برد.
نظم:

جهانگردی حلیمی بردباری
ز گلزار جهان قانع نجاری

هر آینه معنی بیت آن شد که جمازه‌ی آن حضرت کشتی آسا بود که به دریای خاک رفتار می‌نمود با همه گرانی و بزرگی در جبل و مگاک تاخته از گلزار قناعت به خار خورسندی ساخته بود.

بیت ۳۹

کرده ز خارا خمیر همچو امیر غدیر
و ز کف او پرفطیر پشت تنور دمن
قصه خمیر حضرت امیر غدیر آنچنان بود که وقتی اصحاب راشدین به غزا می‌رفتند از آبادانی دور افتاده گذار ایشان به کوهی افتاد که از زاد و توشه هیچ چیز یافت نمی‌شد اصحاب و احباب از آتش جوع تنور معده را فروخته یافتند و چون لاله در آن به قرصهای

سوخته راضی گشتند علی سرچشمه ولایت به یمن معجز حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم پاره‌ای از سنگ خارا در زیر دست خمیر نمود و بر تابه‌ی خاک چند پخته باب ولایت گشود و آتش جوع یاران را بدان فرو نشانید و جمعی را بر آن کوه از گرسنگی رهانید و این خارق عادت از دیگ جوش و خروش آن بحر ولایت مشهور و معروف است چنانکه گفته‌اند.

[صفحه ۵۵]

نظم:

چو دست شاه ولایت ز سنگ بهر محب

نمود برطرف پشته قرص نان نرگس

و در این بیت که معنی گفته می‌شود جمازه را در مرتبه‌ی که صورت فطیر از نقش دست و پای چون بدر منیر می‌نماید به امیر غدیر تشبیه کرده که این نیز از صورت قدمها نان زیبا می‌نمود.

و دمن در لغت صحرا و پشته و نشان سرای را گویند.

هر آینه معنی آن شد که زیر پای جمازه او خارا خمیری بود که از آن بر تنور دشت و پشته و صحرا صورت نان ظاهر می‌گشت.

بیت ۴۰

زنکی تفع قوی ترک میان شگرف

گردن او چون کمان سینه او چون مجن

غرض از زنکی تفع جمازه‌ی سیاه موی است، و تفع بلند برداشتن پیرهن را گویند و در این مرتبه بلندی جل او را تشبیه بدان می‌نماید که شخصی پیرهن را بلند برداشته باشد. و از ترک میان در تعریف غرضش کمر باریک ترکان موی میان سیمین اندام است. و شگرف در لغت به معنی خوبست. و گردن او را که چون کمان گفته غرض قوس اوست. و سینه‌ی او را مجن می‌گویند و بسپر تشبیه می‌نماید.

هر آینه معنی آن شد که شتر زنکی موی ترک میان سپر سینه قوس گردن که خوب و بی‌مانند بود.

بیت ۴۱

تافته ریسمان گیسوی دنباله او

او بحریر خطا درزی سوزن شکن

بافتگی و تافتگی موی شتر ممدوح را می‌گویند و تعریف می‌فرماید که چون گیسوی خوبان از دنباله می‌کشید و از حریر خطا غرضش جل او یا موی چون حریر او تواند بود و به مناسبت حریر خطائی او را در این مرتبه درزی سوزن شکن گفته بواسطه خاراها که در وقت خوردن میشکنند.

هر آینه معنی آن شد که جمازه ایشان با گیسوی تافته چون ریسمان از دنباله به نازکشان در حریر خطا درزی سوزن شکن بود در بازار گلستان.

بیت ۴۲

ناردوان در فراز آب روان در نشیب

باد وزان در کتام خاک گران در عطن

تیزی و تندی رفتار شتر را صفت می‌نماید که در فراز رفتن مانند آتش تند بود، در نشیب رفتار نمودن مانند آب روان مسارعت می‌نمود. و کتام جمع کتم است یعنی در جاهای پنهان همچون باد [صفحه ۵۶]

می‌وزید، و عطن خوابگاه و آرامگاه شتر است. یعنی چون خاک در خوابگاه خود گران و ساکن بود. و صنعت این بیت یکی آنجاست که عناصر اربعه را در تعریف شتر به احسن وجه نقاب از چهره گشاده مانند این بیت که،
نظم:

دشمن آتش نهاد بادپیما را بگوی
خاک بر سر کن که آب رفته باز آمد به جوی

بیت ۴۳

شسته بصابون دوش باقی اشنان چاشت
بوقلمون دلش بی کسل و بی شجن

غرض از صابون دوش عرق شتر است در محل راه رفتن و کف ظاهر کردن که چون صابون از دوش او کف نمایان و بر کوه پشتش برف چون سیماب هر سو آرمیده و وقت چاشت را که سفیدی و روشنائی روز در آن محل زیاد می‌باشد با شنان تشبیه کرده که همان کار صابون می‌کند و از اجزای وی است که آنرا چوغان نیز گویند. هر آینه معنی آن شد که بکف چون صابون عرق دوش خود سفیدی اشنان چاشت را از لباس روز شسته یعنی برطرف نموده و محو کرده و کمال مبالغه واقع شده در سفیدی کف دوش جمازه آن ولایت آوازه. و بوقلمون مرغی است به انواع رنگها آراسته و دل شتر را که بخوردن و چرا کردن گلهای رنگارنگ بهار طراوت شعار مملو است بدان مرغ بوقلمون تشبیه کرده دیگر می‌فرماید که دل وی از کسل که کاهلی است و شجن که بازداشتن است فارغ بود.

بیت ۴۴

روغنش اندر جوال تعبیهای کتف
گردنش اندر چرا قائمه‌ای از برن

غرضش از روغن در جوال کوهان کتف شتر است که گویا جوالی بود پر از روغن که تعبیهای کتف اشارت است بدان و گردن او را در وقت چرا قائمه‌ای از برن گفته. و برن ماهتاب را گویند که اشارتی است برخسار تابناک و چهره‌ی چون نور پاک آن امام همام که بر فراز آن شتر سوار گشته و از عارض چون ماهتاب پرتو بر قایمه گردن آن شتر انداخته و او را نورانی ساخته برین تقدیر گردن شتر را قائمه شعاع مهتاب گفته که غرض خطوط نورانی قمر است غالباً معنی روشن و ظاهر گشت تا فضلا چه فرمایند؟

بیت ۴۵

لقمه اندام حرب خرقه آرام ضرب
چون مه مشکین عذار چون بت سیمین ذفن

[صفحه ۵۷]

تعریف جرأت جمازه می‌کند که گویا لقمه‌ای بود که از اندام حرب جدا گشته بود و خرقه‌ای بود که در وقت ضرب آرام داشت و

بی طاققت نبود و چون کوه بردبار بود و در یک بیت گذشته که تعریف موی او چون زنگی کرده حالا نیز مه مشکین عذار اشارت بدان حال است و در اصل او چون جرم ماه سیاه است و نور از آفتاب اقتباس میکند گویا که بدان سبب نیز مه مشکین عذار ناچه آن زبده‌ی احرار را میگوید، تا بخاطر صافی دلان فضل و کمال چه انتقال نماید؟

بیت ۴۶

نیک رفیقی چو عمر خوب حریفی چو جان
 نادره‌ای چون مراد بوالعجیبی چون سخن
 همان تعریف جمازه است که نیک رفیقی بود همچو عمر روان، و خوب حریفی بود همچو جان و جانان، و وجودی نادر بود چون مرا یعنی آنچنان کم میسر می‌شد، و بوالعجب بود مانند سخنان که میگذرد. و به سخن تشبیه کردن جمازه جهت استحکام شعر و استخوان بندی کلام منظوم و منثور نیز تواند بود.

بیت ۴۷

نضنضه او رضا داده سر اندر قضا
 عشق مدیح رضا بسته چو بر خویشتن
 در لغت نضنضه نشخوار حیوانات سم شکافته است به وزن مضمضه که به معنی غرغره است. غرض که تعریف می‌کند نشخار او رضای مخلوقات بود که سر اطاعت از هیچ کودک ضعیف و حیوان نحیف در نمی‌پیچد که با وجود بدن قوی بردباری کار وی است و شیوه‌ی اطاعت شعار وی چنانکه در باب حلم آمده،
 نظم:

دید یکی موش بصحرای غور
 اشتری از صاحب خود مانده دور
 جعد مهارش شده در پاکشان
 همچو خم طره‌ی حوری و شان
 رفت بصد حرص مهارش گرفت
 تا بدر خانه قرارش گرفت
 گفت با شتر که در آ میهمان
 خانه‌ی من خانه تست این بدان
 مسکن من ساز منیر از قدم
 گاه نشین گاه حرام از کرم
 گفت بدو اشتر بیخانمان
 کای بدرون خوانده مرا میهمان
 چون بخرامم بچنین خانه‌ای
 من شترم لیک تو دیوانه‌ای

خانه‌ی تو خانه من چون بود
 کی بصدف گنجش جیحون بود
 هر که کند پادشهی میهمان
 در خور او بایش انداخت خوان
 کار بزرگان همه با آبروست
 وصلت خردان نه بایشان نکوست
 در ره حرص آمده چون موشکی
 نیست درینجا سر یکموشکی
 راه اجل چون روی ای مستمند
 دل بهزاران طمع و حرص بند
 باز پس آیا چه بود حال تو
 صد شتر حرص ز دنبال تو
 ساز سبک بار خود ای نیک رای
 زانکه در مرگ بود تنگنای
 خیز اسیری و سبک بار شو
 پرده گشای همه اسرار شو

این همه از بردباری و رضای شتر که نوشته شد جای تعجب است از کیفیت حالات وی بر حدی عرب و شوق عجب به نص والی
 الابل کیف خلقت در وی صفات اولیا است و به شیوه‌ی قناعت بر خوان رضاست چنانکه از امام رضا نیز نقل است که برو ظاهر شد
 که انگور مسموم است اما جهت مراد خصم به رضا کوشید و تن به قضا داده آن زهر را نوشید. اکنون در این بیت گویا اشارتی بدان
 حال شده که می‌فرماید جمازه وی از گلزار رضا سر به قضای خدا داده عشق مدح کننده‌ی رضا را بر خویشتن بسته یعنی او را نیز
 می‌ستایند چنانکه مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی در مدح آن سر دفتر اولیای نامی گوید
 نظم:

علی ابن موسی الرضا کز خدایش
 رضا شد لقب چون رضا بودش آیین
 هر آینه به رضای یاران معنی این بیت از پرده خفا چهره گشا گشت.

بیت ۴۸

مه رخ مات از نفاق بدر هلال از محاق
 کعبه دور از نفاق بدر هلال از محاق
 و حضرت امام رضا چون سلطان ملک ولایت بود و موت و فوت ایشان از نفاق مشرکان روی نمود و الفاظ شه رخ مات زرین بساط
 بدو منسوب گشت و با آنکه ذاتش بدری بود کامل و بدر از نزدیکی آفتاب هلال می‌گردد اما این بدر از محاق که دوری است
 هلال گردید یعنی ماه عمرش را بر فلک زندگانی زوال کاستن دست داد و ذات شریفش چون کعبه آمال بود. که از دیار خود دور
 گردید و رخسار نورانش که عیدی بود بعید از وطن افتاد. آورده‌اند که دوری امام

[صفحه ۵۹]

رضا علیه التحیه و الثناء از مدینه چنان بود که مأمون علیه اللعنه نامه‌ها نوشت و پیغام‌ها داد با امام که می‌باید چون آفتاب از یثرب بجانب این تیره بختان گذاری نمائی و این دیار را به شرف نور حضور مشرف فرمائی که همه ملک از آن تست و رعایا و بزرگاننش همه تابع امر و فرمان تو و اگر قبول فرمائی مأمون نیز بنده‌ای از بندگان تو باشد و کمینه‌ای در سلک غلامان تو گردد. حضرت امام رضا بطوع و رغبت قبول نموده رضا به قضای رب جلیل داد و از مدینه شریف رحیل اختیار نمود ابواب سفر بر ماه رخسار گشاد، و به اولاد و اتباع که اکثر امامزاده‌ها بودند با درایت و هر یک نوری بر سپهر ولایت و کوی بر فلک هدایت وصیت نمود که ای فرزندان مأمون بطلب ما نامها فرستاده اول من پیش رفته مقام را معلوم نمایم که در صحرای اختلاط آیا خار نفاقی از زمین دل‌های تیره‌ی ایشان سر می‌زند یا گل‌های موافقت از چمن انسانیت ایشان می‌روید آنگاه جهت شما کس خواهم فرستاد ایشان را نوید دیار خراسان داد خود متوجه دیار خراسان شدند چون مأمون از این حال خبر یافت به استقبال شتافت تمام حکومت دیار خراسان را بدو تفویض فرمود و خود بر آستانش مانند وزرا می‌بود، حضرت امام از نفاق اهل ظلام غافل جهت امامزادگان کس فرستاد و بدیشان مژده مناصب داد چون امامزادگان متوجه پایه‌ی سریر مملکت خراسان شدند و خاطر مأمون لعنه الله از همه جانب جمع شده به تفرقه آن کواکب مضمی که هر یک سلطان صورت و معنی بودند اجازه داد و به انگور مسموم قصد آن معصوم نمود جهت اولاد و اتباع ایشان نیز بهر دیار حکم قتل روانه نمود مجموع آن گوهرهای اصداف نبوت بخاک تیره برابر گشته هدف تیر بلا و لاله شهید باغ رضا شدند.

ای خاک اگر سینه‌ی تو بشکافند

بس گوهر قیمتی که در سینه‌ی توست

هر آینه کعبه دور از دیار عید بعید از وطن بنا برین حکایت و مبنی برین روایت است که در غربت بدان میوه‌ی شجر نبوت این جفاها گذشت.

بیت ۴۹

در صف میدان حرب جمجمه مرکبش

نان و دل و قوت جسم با نمک ذوالمنن

جمجمه در لغت قفای دریا و چوب پاره و مکان پر لای قابل غرقه گشتن را گویند و به معنی جام ته بته نیز آمده است و اینجا بدان معنی است زیرا که جای پای شتر را که بر روی هم می‌افتد بدان تشبیه نموده و بدان مناسبت به نان دل قوت جسم اشارتی رفته، و نمک آنرا از صاحب منت یعنی

[صفحه ۶۰]

حضرت عزت اراده می‌نماید که ذوالمنن عبارت از آن است.

هر آینه معنی آن شد که در صف میدان جنگ جای پای جمازه‌ی او نان دل و قوت و قوت جسم بود که به نمک منت آمیخته و پخته گشته بود.

بیت ۵۰

عصمت پالوده را روغن و صافیش جام

تهمت آلوده را دردی فانیش دن

از عصمت پالوده غرضش عصمت پاک و صافیست که از غبار لوث پاک و بیغش نه آنکه بظاهر عصمت باشد و در باطن آلوده که در عبارت جام روشن صافی اشارت بدان گشته، و تهمت آلودگی که نسبت بدان مظهر نمایند چون در دیست که در خم فانی است یعنی بقائی ندارد و خیال لوث بر چنان طاهری بر لوح زندگانی جز نقش فنا نمی‌گشاید،

نظم:

ذات تو پاک مظهر جود و کرامتی
از تهمت حسود نداری ندامتی
برخاستی خاست قیامت ز قامت
حاصل که در لطافت و خوبی قیامتی
هر آینه معنی بیت آن شد که عصمت مظهرش در جام صافی تقوی از تهمت آلودگی مبرا بود و در خم فانی جلوه نما که دن اشارت بهمان خم است.

بیت ۵۱

او بسر کوثر است چشمه از آنجا گشاد
چشمه از ابروی او بر گذر انجمن
این بیت اشارت بدان است که امام رضا علیه‌الثناء با جمع دوستان در بیابانی واقع شدند که آب نایاب بود همه توجه به امام توسل به ملک علامه نمودند آن حضرت به برکت معجزات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم به گوشه ابروی مبارک اشارت به زمینی نمودند که آنرا شکافته چشمه چون آب حیات و به طعم و شیرینی چون نبات بر آن زمین ظاهر گشت و مجموع اصحاب سیراب گشته ناچه چون آب روانش از آنجا گذشت.
هر آینه معنی آن شد که جای او بسر کوثر است که اشارتی به بهشت و باشارت ابروی چون ماه وی در گذرگاه چشمه چون آفتاب ظاهر گشت و ذکر تحسین آن حضرت بر زبانها گذشت.

بیت ۵۲

سلسله معجزش داشت بزنجیر و زنگ
مالش نیرنگ را ضیغم دشمن فکن
[صفحه ۶۱]
غرض از سلسله‌ی معجزش متواتر و مسلسل بودن معجزات ایشان است که به ثبوت پیوسته و نیرنگ خصم روباه صفت او را می‌فرماید که آن سلسله معجز چون شیری بود دشمن فکن و روباه خصم را درهم شکن یعنی آن ضیغم که شیری است بزنجیر و زنگ آراسته مالش گوش حیلہ دشمنان دهد و روباه مکر ایشان را درهم شکنند،

نظم:

معجزت هست همچو شیر دغا
کافکند خصم را بسر پنجه
دست نیرنگ هر که بگشاید
ساعد خویش را کند رنجه

بیت ۵۳

تا بتو قربت نجست و ز تو عنایت نخواست
ز افعی چوبین نکرد صاحب سلوی دهن

صاحب سلوی موسی علیه‌السلام است که آیت من و سلوی بر گم گشتگان بادیه بغی و عصیان بواسطه دعای مستجاب ایشان نازل شد و آن قصه در قصص الانبیا مرقوم گشته و از این بیت غرض قایل آن است که موسی علیه‌السلام با همه پایه قرب ملک علام تا با تو قربت نجست و از تو عنایت نطلبید چوب عصا در دست او چون اژدها دهان باز نکرد. و آنکه فرموده ز افعی بین دهن نکرد غرض همان دهان گشادن عصا است که به برکت معجز آن حضرت جمیع ساحران را و ادوات سحر ایشان را فرو برد که بعضی از بزرگان اهل سحر از وادی ضلالت بیرون آمده بدین معجز اقرار بدین او کردند.

بیت ۵۴

با تو بر آمیخت راز عطسه آدم شبی
مغزش از آن غنچه کرد کار نگار ختن

مشهور و معروف است که چون قالب آدم صفی علیه‌السلام را به انواع علم و حکمت تخمیر نمودند که به نص و کرنا بنی آدم مظهر آینه‌ی ذات و مظهر تفاسیل صفات یافته چون شاهد روح در قصر دماغش مکان یافت عطسه زده از خواب بیدار شد و محرم پرده سرای دیدار گشت غرض که قایل قصیده مدح امام می‌نماید که آدم علیه‌السلام تا شبی به آثار فیض تو آمیخته و به محبت تو انگیخته نگشت مغزش از غنچه زار چون نگار ختن معطر نگردید. و غرض از نگار ختن خوشبو و مشکین بودن ایشان است که به زلف سیاه مشک بیزند و به خال شبرنگ غالیه انگیز. و لفظ راز که در این بیت واقع شده آن راز سر ازل است که نور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

[صفحه ۶۲]

و سلم در جبین آدم بود و محبت فرزندان او با جانش مقارن و همدم.
نظم:

در روز ازل عشق تو آمیخت بجانم
دوری ز غم عشق تو هرگز نتوانم

بیت ۵۵ - ۵۶

مادر انگور را کز دل برهان خویش
داد ز پستان غیب بر در بستان لبن
قنبر آنم که گفت قصه او بارها
پیش ذلیب از ذهاب تا نستاند ثمن

این دو بیت پیوسته بهم‌اند و وابسته به یکدیگر و آن نیز قصه منع ضیا امام رضاست که پیش از زهر نوشیدن درون انگور این واقعه برو پوشیده و مستور نمانده بود که خود در باغ رفته خوشه انگور را با ذلیب نام باغبان پرورش می‌داد و زبان به ستایش می‌گشاد. و در کتاب کشف الغمه که اکثر احوال ائمه است آمده که مأمون خلیفه باغبانی داشت که باغ انگور او را رونق دادی و گوش تاکها

را به خوشهای انگور گوشواره‌های لعل نهادی همیشه امام رضا علیه‌السلام پیش باغبان رفته زنهار و الف زنهار این خوشه انگور که در این تاک است مفروش و ثمن آنرا مگیر که نصیب من خواهد بود و از آنجا مرا درجات خواهد فزود که برو ظاهر بود که در آن خوشه انگور زهر خواهند نهاد و بخورد وی دهند که آن باعث شهادت و میوهی پر حلاوت او گردد و از آن تاک درجات عقبا و پایهی اعلا حاصل نماید آخر الامر مأمون علیه‌اللعنه بدان انگور پر زهرش به درجه شهادت رساند چنانکه گفته‌اند.

نظم:

انگور زهر خورده چه دادی تو با امام
میخانه کعبه ساز و وضو از شراب کن

بنابرین حکایت امام فخرالدین رازی علیه‌الرحمه می‌فرماید که غلام آنم که گفت قصه خود را به تکرار که لفظ بارها اشارت بدانست پیش ذلیب که باغبان بود تا بهای آنرا نستاند یعنی نفروشد و ثمن آنرا نگیرد که از بوستان قضا و قدر و لعل لب وی به زهر این الماس آمیخته شده بود و این خوشه عنب از غیب بنام وی انگیخته گشته که به عوض جام فراغت شربت شهادت چشید و از آن تاک انگور اینچنین شرابی به آن مشتاق بزم غفور رسید،

نظم:

کنند جمله ز انگور باده عشرت
ترا ز لعل جز الماس در جگر نخلید

[صفحه ۶۳]

و لفظ ذهاب به معنی زنان آمده که استر ذهبک و مذهبک یعنی پنهان دارید زر خود را از مردمان و مذهب خود را و ذهاب را که زناند.

و دیگر ذهاب به معنی ستایش خود نیز آمده چنانکه بیت
میستائی خویش را زاهد ز عشقت رنگ نیست
چون ذهب در چهره نبود این ذهاب از بهر چیست
و اینجا بدان معنی است.

هر آینه شرح بیت آن شد که غلام آنم که چند بار پیش ذلیب با ستایش خود گفت از ثمن نگرستن در بهای آن خوشه انگور که بدو شهید شد،

نظم:

پادشاهانی که در ملک ولایت سرورند
قاتل خود را بدست خویشان می‌پرورند

بیت ۵۷

حوصله دشمنش حاصل حجت نداشت
خارش نر مادگی تازه شدش چون زغن

حوصله قوتی است در انسان که بدان قوت صبر و تحمل و طاقت راز نهفتم حاصل آید اکنون دشمن ممدوح را می‌گوید که جهت انکار و دشمنی حجتی نداشت و بر اینحال حوصله نیز نداشت که بی‌اختیار از او سر میزد و زراعت نفاقش نه از روی مردی سبز گشته بود بلکه از ابر نامردی زنگ بسته بود و خوش های بی دانه‌ی کثافت از نهادش سرزده و عبارت خارش نر مادگی که گفته

مانند زغن آن است که می‌گویند که غلیواژ شش ماه ماده و شش ماه نر می‌باشد اگرچه اکثر حکما بدین قول قایل نیستند و می‌گویند هرچه از اول خلقت نر یا ماده واقع شد تا آخر عمر بهمان منوال باشد اما جهت تمثیل این ماده را بسیار بسته‌اند چنانکه صاحب معنوی امیر خسرو دهلوی می‌فرماید،

نظم:

بهر این مردار گاهت هست زاری گاه زور
چون غلیواژی که شش مه ماده و شش مه نر است
هر آینه معنی بیت آن شد که حوصله دشمنت حجتی بر دشمنی تو نداشت و خار خار دشمنی و دوستی تو او را چون غلیواژ بعلت
مادگی و نری گرفتار کرد، تا فضلا چه فرمایند؟

بیت ۵۸

کرده در ابنای جنس فاتحه نام او
آهن و پولاد موم، آتش سوزان سمن
این بیت نیز مبنی بر حکایت است از آن شهسوار میدان هدایت که آورده‌اند یکی از معبان امام
[صفحه ۶۴]

را بعد از شهادت وی حبس نمودند و زنجیر گران بر گردن و پایش نهادند و او را در خانه‌ای که حبس نموده بودند آتش زدند که
دایم مناقب امام گفتی و درهای مدح اولاد رسول سفتی، بعد از امر سوختن خانه چون آن فقیر بیگناه از اینحال آگاه شد مناجات
نمود که یا رب بحق آن امامی که از انگور زهرآلود چهره به باغ شهادت گردآلود کرد و بحق رضای آن رضا که به تقدیر تو
موافق گشته به داغ دوری فرزندان و مفارقت جان راضی شد که مرا از این بند گردان خلاصی ده و آتش سوزان را به محبت اولاد
خلیل خود بر من گلستان کن، هماندم به کرم مجیب دعوه المضطربین (الدعاء) بندهای آهن چون موم نرم گشت و از آن آتش بلا
بخاک جسم آب محبت زده چون باد از آن ورطه خلاص شد که بیک سر موی وی مضرت نرسید.
نظم:

من چگویم قدر وی چونست در نزد جلیل
زانکه باشد دوستانش را مقامات خلیل
هر آینه معنی بیت آن شد که در بنای حبس از تأثیر دعا و فاتحه نام او آهن و فولاد نرم گشت و لطافت شرار آتش از سمن زار
گذشت.
نظم:

رهی نمی‌برم و چاره‌ای نمیدانم
بجز محبت مردان مستقیم احوال
بود که صدرنشینان بار گاه قبول
نظر کنند به بیچارگان صف نعال - یا علی -

بیت ۵۹

ابروی طاقت چراست جفت زره از گره

لاله لعلت ز چیست رخ همه چین در سفن

این بیت گویا در محل الم امام است که از زهر قهر ایام بر جبین مبارک ایشان چین ظاهر گشته که می‌فرماید ابروی طاق تو چرا از گره الم با زره بهم جفت گشت و از جفت اینجا غرض مثل است که جفت هر چیز از مثل او می‌باشد. دیگر می‌گوید لاله‌ی لعل تو بر رخ چرا شکنهای محنت ظاهر ساخت با آنکه سفینه بودی جهت نجات مسلمانان که از سفن غرضش جمع سفینه است که حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من ركب فيها نجاد من تخلف عنها هلك دليل آن است یعنی اهل بیت من همچو سفینه‌ی نوحند که هر که پناه بدیشان نبرد در غرقاب ضلالت هلاک شود و ساحل نجات نیابد.

هر آینه معنی بیت آن شد که ابروی طاق تو چرا با گره چون زره جفت و همدم بود و لاله [صفحه ۶۵]

رخسار تو چرا چون آب چین پیدا کرد با آنکه وجود تو سفینه بود بهر نجات مؤمنان.

بیت ۶۰

نیست ابد را بحکم بی تو روان گنج حکم

نیست ازل را بقطع بی تو روان هیچ فن

در این بیت ازل و ابد را صفات و بیان می‌کند که ما بین مردم مثالی هست که می‌گویند فلان کار به حکمی این نوع است یعنی لازم کرده شده و حکم که در اول مصراع واقع گشته بر آن منوال است که می‌فرماید نیست ازل را بحکم بی تو روان هیچ حکم یعنی حکم وی بحکم تو وابسته است، دیگر می‌فرماید نیست ابد را به قطع بی تو روان هیچ فن یعنی روز آخر به قطع تعلقات که در وقت وفات همه کس را دست می‌دهد آن نیز بی فنون تو نیست و نوک قلم قضای مضمون رای اونی. تا فضلا را چه بخاطر رسد.

بیت ۶۱

آخر این صدره را نغمه نعت شماس

لحن خوش راه راست هر سحری بر فن

غرضش از آخر صدره که فرموده اول این قصیده صدر سخن است که اکنون بدامان کشید و به آخر انجامید و می‌فرماید نغمه نعت شماس لحن خوش آینده و راه راست دل رباینده هر سحری بر فنون سخن سازی و عبارت پردازی.

هر آینه معنی آن شد که ختم کلام به نغمه نعت شما اتمام یافت که لحن خوش و راه راست بر فن سخن و از قید لفظ سحر غرض محل فیض صبحگاه و اشارتی بدل آگاه است چنانکه به یک بیت بر شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی در سحر درهای فیض باز شد و به سبب آن بیت توحید با ملائکه همراز گشت.

بیت ۶۲

راست بگو کج نشین دار حدیثی بره

در دهن ازراع چیست چون تو نداری برن

در این بیت نیز آفتاب اشکال طلوع نموده و ماهتاب معنی ندانستن آشکارا گشته بهر حال دست از رشته معنی آن کوتاه نتوان کرد، و به عذر لنگ روی با راه نتوان آورد، اکنون بقدر طاقت شروعی در مضمون آن می‌رود بدان که برن در لغت زمینی را گویند که در آنجا تخم افشانده باشند و بخاک بپوشند که عرب آن چوب پهن که بدان دانه می‌پوشند تبار گوید و در این بیت غرض ناظم

بطریق موعظه در آخر این قصیده فضیلت خاموشی است که دانه سخن را در مزرع دهان گاهی پوشیده

[صفحه ۶۶]

و پنهان باید داشت و هر دانه سخن که باشد در پیش طایران سخن چین نباید نهاد زیرا که گفته‌اند صحه الانسان حفظ اللسان مقرر و معین است در نظر تیز بینان که تا از راستی چون سرو در گلزار سخنوری علم توان کشید چه لازم نهال کج دروغ نشانندن و از جوی نا راستی آنرا آب دادن.

نظم:

چه بتوان راستی را خرج کردن

دروغی را چه باید درج کردن

چه صبح صادق آمد راست گفتار

جهان در زر گرفتش محتشم‌وار

آن است که صاحب معانی امام عالم صمدانی فخرالدین رازی فرموده است: راست بگو کج نشین دار حدیثی بره یعنی راست باید گفت اگر همه کج نشسته باشی سخن را براه راست باید آورد.

و مصرع دوم آنکه اگر دانه سخن را در مزارع دهان نتوانی پوشیدن پس چرا آغاز سخن می‌کنی که بر ضبط آن قدرت نداری که لفظ برن اشارت به زرع پوشیدن است. تا فضلا را چه بخاطر رسد؟

امید که اگر خطائی در تقریر معانی باشد به ذیل عفو در پوشند که آدمی از سهو و خطا خالی نیست.

نظم:

که آدم هیچ بی سهو و خطا نیست

خطا بر حضرت بیچون روا نیست

بیت ۶۳

خصمک فی ما مضی وان قضی نجبه

ینتقم الله منه دونک لاتعجلن

و خطاب مستطاب به ممدوح که حضرت امام رضا باشد می‌کند و اشارت به قاتل او می‌فرماید که خصم تو بر هر خیز که بر آن گذرد در زمان هلاک شدن و نجب به معنی موت است که نص کلام ملک علام از آن خبر می‌دهد و منهم من قضا نجبه. دیگر می‌فرماید در مصرع دوم که خدای تعالی از او انتقام می‌گیرد و تو توقف کن و شتاب مکن ینتقم الله منه دونک لاتعجلن همان معنی دارد که مذکور گشت.

تنبیه: از نوک کلک قضا و نتایج عالم بالا مقرر است که چون کسی عداوتی با شخصی بنیاد کند رخنه در بنای خانه دین و دنیای خود می‌اندازد و قصر اقبال و پایه جلال خود را از تندباد

[صفحه ۶۷]

حادثات با خاک یکسان می‌سازد به تخصیص با اولاد کرام رسول انام صلوات الله و سلامه علیه که غرض از آفرینش کاینات ذات پاک و طاهر آن صاحب لوای لولاک لما خلقت الافلاک بود جهت حطام دنیائی که خاک بر سر آن روسیاهی ابد را قبول نمایند نعوذ بالله من غضب الله هر آینه در بساط پر نشاط گردون و بر تخته لوح کارگاه تلون بوقلمون به احتیاط قدم باید نهاد و دیدهای حروف طمع را بر هر مکان خطیر نباید گشاد و به منصوبه بازی لعبتان زنگاری و به مایه پایه اعتبار بی اعتباری بر سمندر عونت

جولان کنان اختیار از دست نباید داد، و به فرزین بند حوادث اسب تأمل پیش کرده قبل از فیل ماتش راه بیدق نجات نباید گشاد و صراف آثار مقدار سرمایه‌ی خود را به معیار میزان خرد نسنجیدن شیوه کامل عیاری و پاک کرداری نیست بلکه عاقل آن است که سنگ محک تجربه روزگار را پیش دست نهاده آنچه از نقد کاینات بدست آید بر محک آزمون زده عیار آمیخته را از خالص و کامل از ناقص فرق نماید.

نظم:

به دکانچه عمر چندانکه هستی

چو استاد صراف دانا و عاقل

خرد ساز سنگ محک تا بدانی

زر خالص از قلب و ناقص ز کامل

بخیه خرقه شرح این قصیده بدامان رسید، و رشته لباس دوختن این معانی به پایان کشید، با مداد خامه شکسته و دوات دهان بسته امید که رفتار قلم به رقمی که باعث عصیان و ندم باشد جاری نشود.

تعلیقات

این بود شرح عبداللطیف شیروانی بر قصیده‌ی منسوب به فخر رازی در مدح و منقبت امام علی بن موسی الرضا - علیهما السلام - که به نحو تمام و کمال نقل کرده‌ایم. نگارنده در تصحیح این نسخه بسیار زحمت کشیده است، و از کثرت مشاگل و مشاغل فرصت دست نداده است که به سراغ نسخه‌ای دیگر از آن در کتابخانه‌ها تفحص کند، لعل الله یحدث بعد ذلک امرا. در پیرامون برخی از عبارات آن گوئیم:

۱- نام رساله به «حل ما ینحل» شاید از روی فروتنی شارح باشد، بدین معنی که آنچه را در شرح ابیات قصیده گفته‌ایم برای دیگران هم میسور است و یا مراد این باشد که بدین شرح

[صفحه ۶۸]

اختلاف آراء و اقوال دیگران در بیان ابیات قصیده منحل و مرتفع می‌شود. و یا شارح اشاره به عجز خود کرده باشد بدین نظر که هر آن عقد معنایی را که به فهم ما گشودنی است، گشوده‌ایم، چنان که در آخر شرح ابیاتی چند بگوئید:

«تا فضلا را چه بخاطر رسد؟»، و در آخر شرح بیت یازدهم گوئید: «تا فضلائی موشکاف را چه به خاطر رسد؟»، و در آخر شرح بیت بیست و ششم گوئید: «تا ارباب بصیرت را چه به خاطر رسد؟».

۲- شارح بدون هیچ دغدغه و وسوسه قصیده را از امام فخرالدین رازی می‌داند، چنان که در دیباچه شرح گفته است...: «قصیده مشهور امام العالم العاقل الکامل الفاضل العارف به اسرار ربانی، و کنوز رموز گنج سبحانی امام فخرالدین رازی؟... و نیز در شرح بیت پنجاه و ششم گوئید...: «بنابراین این حکایت فخرالدین رازی - علیه الرحمه می‌فرماید؟... ولکن قاضی نورالله شهید در مجلس دوازدهم مجالس المؤمنین (چاپ سنگی رحلی - ط ۱ - ص ۵۰۸)، و هدایت در مجمع الفصحاء (چاپ سنگی رحلی - ط ۱ - ج ۱ - ص ۳۷۶) آن را از ابو المفاخر رازی می‌داند.»

قاضی فرماید: «فخر الشعراء ابو المفاخر رازی - رحمه الله علیه - در تذکره دولت شاه مذکور است که او را یکی از استادان می‌دانند، و ورای شعر و شاعری او را انواع فضایل است، و اشعار او بیشتر بر طریقه لغز واقع شده و این صنعت او را مسلم است و در مناقب سلطان الانس و الجن علی بن موسی الرضا - علیه التحیه و الثناء چند قصیده دارد جمله مصنوع و متین، اما آنچه شهرتی عظیم یافته و اکثر شعرا در تتبع و جواب او اقدام نموده‌اند مطلعش این است:

بال مرصع بسوخت مرغ ملمع بدن
اشک زلیخا بریخت یوسف گل پیراهن
و اکابر مطلعها در این باب گفته‌اند «...»

و بعد از آن قاضی گفته است: «و منتخب تتمه آن قصیده که از روی اختصار به آن اقتصار می‌نماید این است: صفحه صندوق چرخ
«...و سی و پنج بیت از آن قصیده را نقل کرده است.

و بعد از بیت بیست و پنجم قصیده، این بیت را نقل کرده است که شرح شیروانی فاقد آن است:
چون ز شب اندک گذشت قرعه دو ساعت ز روز
پیک خور آسان نموده راه خراسان به من

و بعد از بیت سی و یکم قصیده، این بیت را نقل کرده است که باز شرح شیروانی فاقد آن است:
[صفحه ۶۹]

هم خطواتش کریم هم درجانش عظیم
هم حرکاتش رفیع هم سکناش حسن

و همچنین بعد از بیت چهل و یکم قصیده این بیت را نقل کرده است که باز شرح شیروانی فاقد آن است:

آب تک و بادپای پنبه‌خور و جاله‌خواه
گل طرب و خار دوست گرگ تک و پیلتن

و نیز در آخر قصیده این بیت را نقل کرده است که تخلص شاعر «ابو المفاخر رازی» در آن آمده است که شرح شیروانی فاقد آن است:

گفت مفاخر بخوان معنی بیتش بدان
تا که چه گفت است او ز اول و آخر سخن

و هدایت فرماید: «فاخر رازی، اسمش ابو المفاخر بوده، به روزگار دولت غیاث الدین محمد بن ملک شاه سلجوقی ظهور نموده، از فضلاء و علماء و شعراء گوی مسابقت ربوده، از اشعارش جز این چند بیت طلوعیه در میان نمانده: بال مرصع بسوخت «...»
و سیزده بیت این قصیده را نقل کرده است، و بیت سیزدهم آن در شرح شیروانی نیامده است که همان بیت منقول از مجالس قاضی بعد از بیت چهل و یکم قصیده است، جز این که بدین صورت است:

آب تکی بادپای پره زن دانه خای
گل طلب خار دوست کرگدن گرگ تن

عبارات ابیات این سه نسخه را، اختلاف بسیار است. سخن در این است که در نسخه یاد شده در تصرف نگارنده، شارح مذکور پس از شرح قصیده، ابیات مشکل چندی را از خواجه حافظ و امیر خسرو دهلوی و امیر شاهی و درویش دهکی و شیخ کمال و خواجه سلمان و ظهیر فاریابی و سلمان ساوجی و نظام و کمال خجندی و کاتبی نیشابوری، شرح کرده است، چنین ادیبی، شعر و شاعر و دیوان شناس قصیده مذکور را به امام فخر رازی نسبت داده است چنان که اشعار شعرای یاد شده را بدانها؟!.

احتمال تحریف نساخ هم سخت قوی است که به علت اشتها امام فخر رازی و انس و آشنایی به نام او، ابو المفاخر فخری رازی به امام فخر رازی تحریف شده باشد. علاوه این که در هیچ یک از تذکره‌ها در بیوگرافی امام فخر رازی، این قصیده را بدو نسبت نداده‌اند و حکایت نکرده‌اند و کسی بدان تفوه نموده است، و همه از ابو المفاخر رازی دانسته‌اند.

در تذکره دولت شاه سمرقندی فقط یک بیت مطلع قصیده را: «بال مرصع بسوخت «...»

[صفحه ۷۰]

آورده است. (ص ۳۸ - ط ۱ بمبئی) و گفته است: «ذکر استاد الشعراء ابو المفاخر رازی، در روزگار سلطان غیاث الدین محمد ملک شاه بوده، و دانشمند کامل و شاعری فاضل بوده - تا این که گوید: در مناقب سلطان الاولیاء و برهان الأتقیاء علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء چند قصیده دارد جمله مصنوع، اما آنچه شهرت دارد و اکثر شعراء در جواب آن اقدام نموده‌اند، بیت: بال مرصع بسوخت...»

۳- در آخر شرح بیت اول گوید: «و اینجا از یوسف گل پیراهن، غرض لباس آل شفق تواند بود...» مراد از آل، رنگ آل است که به معنی سرخ نیم رنگ است که رنگ شفق را به آل تعبیر کرده است. و در سطر بعد گوید: «و از گریبان آن پیراهن آل چون غنچه سر بدر کرده...»

۴- در شرح بیت ششم قصیده گوید: «چنانکه شیخ گفته: شعر، نه بیتی شتر بر حدی عرب...» این شیخ جناب عارف بزرگوار سعدی است که در حکایت بیست و پنجم از باب دوم گلستان در اخلاق درویشان، فرموده است. ظاهر این است که کلمه «سعدی» از قلم کاتب افتاده است. در شرح بیت نوزدهم نیز بیتی را از آن بزرگوار نقل می‌کند، و در شرح بیت شصت و یکم آشکارا او را نام می‌برد.

۵- در آغاز شرح بیت نوزدهم قصیده گوید: «و تک در لغت به معنی دویدن آمده که گفته‌اند: نظم، سمنند باد پا...» گوینده شیخ اجل سعدی است که در اوائل باب هشتم گلستان در آداب صحبت، فرموده است:

به چشم خویش دیدم در بیابان

که آهسته سبق برد از شتابان

سمنند بادپا از تک فروماند

شتربان همچنان آهسته می‌راند

۶- در شرح بیت سی و هشتم قصیده گوید: «زیرا که بر وحدانیت و یکتایی حضرت باری دلایل احتیاج نیست»،... در بند چهارم دفتر دل گفته‌ام:

چو ابراهیم و یوسف باش ذاکر

جناب حق تعالی را به فاطر

که بی‌دور و تسلسهای فکری

بیابی دولت توحید فطری

ترا صد شبهه ابن کمونه

نماند خردلی بهر نمونه

بینی بی‌زهر چون و چرابی

خدا هست و کند کار خدایی

ولکن در توحید مفضل، حضرت امام صادق علیه‌السلام جناب ارسطو - رضوان الله علیه - را به

[صفحه ۷۱]

بزرگی یاد می‌فرماید که وی مردم را از برهان وحدت صنع به وحدت صانع خوانده است. آری ترازوی راستین سنجش درست از نادرست و محک سره از ناسره علم میزان است؛ و برهان رهنمای عقل تا به سر منزل ایقان است؛ و مقام محمود آدمی ادراک حقایق اشیا به نحو شهود و عرفان است. رسائل ما به نام «انه الحق»، و «وحدت از دیدگاه عارف و حکیم» و «قرآن و عرفان و برهان

از هم جدایی ندارند» حق هر ذی حق را در وحدانیت باری اداء کرده‌اند.

قلم در رد معرفت فکری زدن، و خط بطلان به منشورات براهین عقلی کشیدن، و دین الهی و فلسفه الهی را جدای از هم داشتن و پنداشتن ستمی بس بزرگ است. اولیای دین ما - علیهم‌السلام - در مقام احتجاج و استدلال به طریق فکر و نظر اقدام می‌فرمودند چنان که دو کتاب احتجاج طبرسی و احتجاج بحار دو سند زنده و دو شاهد عادل‌اند؛ بلکه قرآن کریم به سه قسم برهان و خطابه و جدال احسن امر به دعوت فرموده است که: «ادع الی سبیل ربک بالحکمۃ و الموعظۃ الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن» (سوره نحل - آیه ۱۲۶).

۷- در شرح بیت سی و هشتم قصیده گوید: «این بیت مسجع در تعریف شتر آن شاه سوار ملک عرب است» ... و در دو سه سطر بعد گوید ...: «که عبارت است از وقار و تمکین شتر حضرت امام که در ... شگفت این که شارح این چند بیت را در مدح و تعریف شتر حضرت امام رضا - علیه‌السلام - دانسته است و حال این که شعر قبل آن این بود: «برد مرا بارگیر بر سر هنجار طوس ...» و این شیوه‌ای پسندیده بود که مادحان در اثنای مدح ممدوح، مرکب سواری خود را نیز می‌ستودند که بارگیری خوش اندامی چنین بوده است و راهواری خوش رفتاری چنان.

مثلاً- امیر معزی در مدح ابوطاهر سعد بن علی مستوفی، در قصیده نونیه به مطلع: «أی ساربان منزل مکن جز در دیار یار من» ... بیسراکش را - یعنی شتر سواریش را - می‌ستاید:

پیوسته از چشم و دلم در آب و آتش منزلم
بر بیسراکی محلم در کوه و صحرا گامزن
هایل هیونی تیزرو اندک خور و بسیار رو
از آهوان برده گرو در پویه و در تاختن

و همچنین چند بیت بعد آن در وصف و مدح شتر سواریش که بسیار زیبا وصف کرده است.

و نیز استاد منوچهری دامغانی در مدح سپه سار مشرق علی بن عبیدالله صادق، در قصیده نونیه به مطلع: «شبی گیسو فروهشته بدامن» ... کمیتش را - یعنی اسب سواریش را - می‌ستاید:

[صفحه ۷۲]

مرا در زیر ران اندر کمیتی

کشنده نی و سرکش نی و توسن

عنان برگردن سرخش فکنده

چو دومار سیه بر شاخ چندن

دمشق چون تافته بند بریشم

سمش چون ز آهن و پولاد هاون

۸- در شرح بیت یازدهم گوید: «چون آفتاب بر اوج فلک رسد که آن را نصف النهار گویند» ... اوج معرب اوگ به لفظ هندی است در مقابل حضیض، اوج دورترین نقطه از منطقه خارج مرکز شمس نسبت به مرکز زمین است؛ و حضیض نزدیکترین نقطه از آن، نه بدان گونه که شارح گفته است. نگارنده را میدان بحث در اینجا وسیع است و لکن به همین اندازه اشارت کفایت است.

۹- در شرح بیت چهل و هشتم قصیده گوید: «حضرت امان از نفاق اهل ظلام غافل» ... اسناد غفلت به امام معصوم حجت الهی، سخنی ناصواب و خلاف رأی اولو‌الالباب است. مسأله علم سفرای الهی را در نوشته‌های دیگر به تحقیق تحریر کرده‌ایم، و در نکته ۹۵۸ کتاب هزار و یک نکته به بعضی از وجوه آن اشارتی نموده‌ایم. مستفاد از عبارات شارح این است که مسلمانی امامی و به

مذهب اثنا عشری بوده است، جای شگفتی است که با این وجود چگونه تعبیری آنچنان را به حجت خدا روا داشته است؟! ۱۰- در شرح بیت شصت و یکم قصیده گوید: «چنانکه به یک بیت بر شیخ مصلح الدین سعدی شیرازی» ... این واقعه شیرین دلشین را قاضی نورالله شهید در مجلس ششم مجالس المؤمنین در شرح حال شیخ اجل سعدی بدین گونه نقل فرموده است: «یکی از مشایخ منکر وی بود، شبی در واقعه دید که درهای آسمان گشوده شد و ملائکه با طبق های نور از آسمان نازل شدند، پرسیدند که این چیست؟ گفتند برای سعدی شیرازی است که بیتی گفته که قبول حضرت حق سبحانه و تعالی افتاده، و آن بیت این است:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقی دفتری است معرفت کردگار

آن عزیز چون از واقعه درآمد در شب به در زاویه شیخ سعدی رفت که وی را بشارت دهد، دید که چراغی افروخته و با خود زمزمه می کرد، چون گوش کشید شنید که همین بیت می خواند» (چاپ اول سنگی رحلی - ص ۳۰۳).

باورقی

[۱] الفهرست (تصحیح استاد سید عبدالعزیز طباطبایی) ص ۲۶؛ آقای طباطبایی نوشته اند که سمعانی در «التحیر» شرح حال شخصی را با نام «ابو المفاخر رازی» آورده که با شخص مورد نظر ما تطبیق نمی کند.

[۲] ذریعه، ج ۹، ص ۵۰.

[۳] تذکره الشعراء (تصحیح: محمد رضانی تهران، ۱۳۳۸)، صص ۶۱ - ۶۳. عوفی این داستان و اشعار مربوط به آن را به ضمیمه‌ی ایاتی دیگر به فضل الله خواری نسبت داده است نک: لباب الالباب (تصحیح براون) ص ۲۷۸ - ۲۷۷؛ قزوینی در تعلیقات (ص ۳۶۱) سخن دولت شاه را آورده است. لازم به یادآوری است که فضل الله خواری در نیمه دوم قرن ششم می زیسته در حالی که ابو المفاخر در نیمه‌ی نخست آن بوده است، قزوینی در آثار البلاد شعر مزبور را به خواری نسبت داده است؛ نک: آثار البلاد، ص ۳۶۴، ۳۶۳.

[۴] مجمع الفصحاء، (تهران ۱۳۳۹)، ص ۹۳۶.

[۵] هفت اقلیم، ج ۳، صص ۳۴ - ۳۵.

[۶] مجالس المؤمنین، ج ۲، صص ۶۱۶ - ۶۱۴.

[۷] مجالس النفاثس (تصحیح علی اصغر حکمت)، ص ۳۲۳.

[۸] نشریه نسخه‌های خطی، ج ۷، ص ۲۵۰.

[۹] فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی، ج ۱۳، ص ۳۰۶۶.

[۱۰] فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی، ج ۱۷، صص ۴۱۹ - ۴۱۷ ش ۹۵۹۶.

[۱۱] نشریه نسخه‌های خطی، ج ۷، ص ۲۵۰، ۲۴۹.

[۱۲] فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی، ج ۱۳، ص ۳۰۶ و نک: فهرست نسخه‌های خطی فارسی، ص ۱۲۴۵.

[۱۳] روضه الشهداء، تصحیح محمد رضانی، تهران ۱۳۳۴، ص ۱۶۴.

[۱۴] همان، ص ۲۵۷.

[۱۵] همان، ص ۲۳۳.

[۱۶] همان، ص ۲۱۰.

[۱۷] همان، ص ۲۲۳.

[۱۸] همان، ص ۲۲۹.

[۱۹] همان، ص ۲۴۲.

[۲۰] فهرست میکروفیلماها، ج ۱، ص ۶۴۴.

[۲۱] نشریه نسخه‌های خطی، ج ۷، ص ۲۵۷.

[۲۲] فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه‌ای آیه‌الله مرعشی، ج ۱۵، ص ۲۴۴.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل بیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزیق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز:

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی

دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۰۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲-۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور

کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده ولی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۹۰ IR

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

